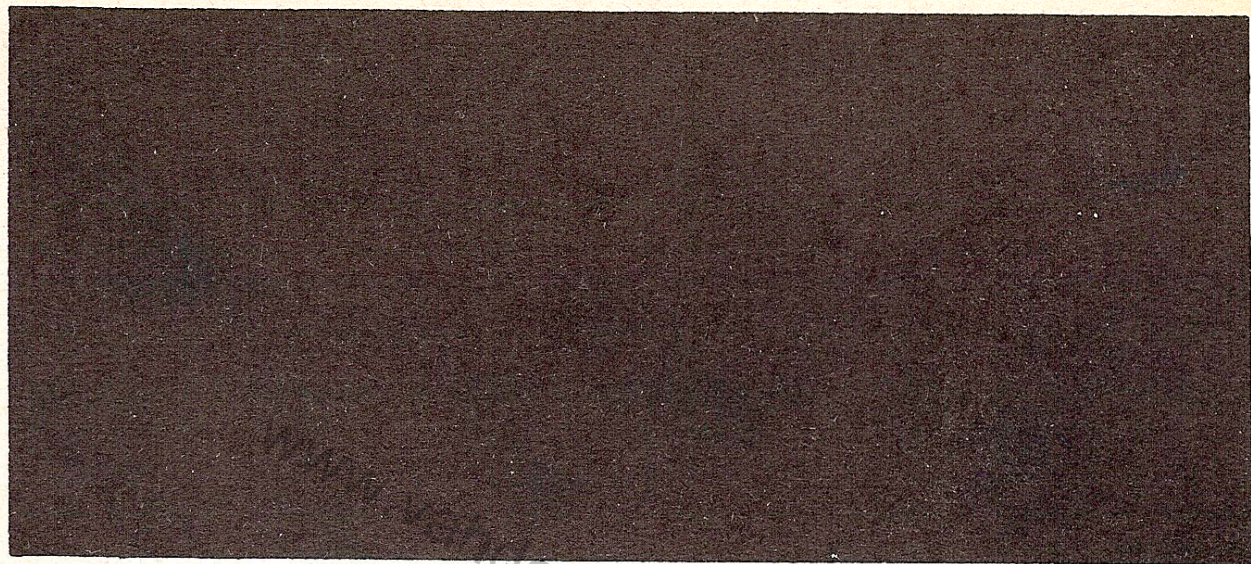
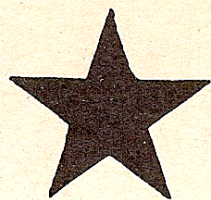




datcommunisti.com

در نفی اعدام

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

فهرست

- ۴- سر سخن
- ۶- شعر (اعدام شدگان)
- ۸- طرح اعدام
- ۹- در نكوهش نیستی / در ستایش زندگی / در نفی اعدام
- ۲۰- طرح
- ۲۱- در باره‌ی مجازات اعدام
- ۳۱- طرح
- ۳۲- عالمی دیگر ببايد ساخت . . .
- ۳۹- طرح
- ۴۰- چرا با رژیم جمهوری اسلامی مخالفیم
- ۴۵- طرح
- ۴۶- مجازات اعدام (ترجمه‌ی نوشته‌ای از کارل مارکس)

اگر سوسیالیسم نبردی برای آزادی و ساختمان جامعه و جهانی نوین و انسانی است — که ما چنین می‌اندیشیم — راه‌ها و ابزارهای رسیدن به آن و نهادهایی که چنین جامعه‌ای بر آن استوار بوده و متحقق می‌شود، نمی‌توانند غیر انسانی باشند. هدف نمی‌تواند وسیله را توجیه کند. با ابزارهای غیر انسانی و سرکوبگرانه نمی‌توان به جامعه‌ای انسانی و دموکراتیک دست یافت.

برای دگرگونی بنیادین در بینش‌ها و منش‌های انسان ستیز و فراگیری بینش و منش انسان‌گرا که رهایی و همبستگی انسان‌ها را می‌جوید و هدف "حل حقیقی تضاد میان انسان و طبیعت و انسان و انسان" (مارکس — دست‌نوشته‌های اقتصادی فلسفی) را دنبال می‌کند، باید به ریشه‌سامانه‌های بینش و منش که مستقل از "نیت‌های خوب" عمل کرده و هر لحظه به بازتولید شرایطی که حاکمیت مناسبات دیکتاتوری و سرکوبگرانه را ممکن می‌سازند، دست بُرد و برای دگرگونی آن مبارزه کرد.

ضرورت دامن زدن به بحث دربارهٔ مسئله "اعدام" از این زاویه برای جنبش چپ ایران که هنوز از سنت‌های استالینیستی نبریده، بسیار لازم است.

بویژه آنکه، در شرایطی بسر می‌بریم که رژیم واپسگرا و ضد انسانی جمهوری اسلامی تاکنون هزاران هزار تن را بدست جوخه‌های اعدام سپرده است و هنوز هم نفیر شوم انتقام از هر گوشه و کنار به گوش می‌رسد. اکنون این پرسش پیش می‌آید که:

آیا در جامعهٔ آرمانی‌ای که جنبش چپ ایران برای رسیدن به آن پیکار می‌کند، جوخه‌های اعدام — البته با توجیه دیگری — همچنان ابزار حفظ

حاکمیت باقی مانده و به انجام "وظیفه‌های انقلابی!" ادامه خواهند داد، و یا اینکه تیغ جلاد و بینشی که آن را به حرکت در می آورد، یکبار برای همیشه به زباله‌دان تاریخ پرتاب خواهند شد؟ به زبان دیگر، آیا چپ ایران با الهام از آموزشهای انسانگرایانه - آزادمنشانه مارکسیستی (هومانیسیم مارکسیستی) به نفی اعدام خواهد پرداخت و یا اینکه با وفاداری به سنت‌های استالینیستی و قصاص طلبانه، مجازات اعدام را جاودانه کرده و "وسیله بهتری برای دفاع از خود جز جلاد" نخواهد یافت؟ این پرسشی است که چگونگی پاسخ به آن در شکل‌گیری سرنوشت آینده چپ ایران، نقشی مهم بازی خواهد کرد.



آنچه که در این دفتر آمده است، نوشتارهایی هستند که برای بحث درونی مجموعه "هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا" فراهم آمده و پیشتر در نشریه‌های داخلی مجموعه، به چاپ رسیده بودند، انتشار بیرونی آنها را برای دامن زدن به این بحث در جنبش چپ ایران ضروری می‌بینیم. درج بخش نخست مقاله "چرا با رژیم جمهوری اسلامی مخالفیم" (نوشته یکی از رفقای مجموعه*) برای نشان دادن زاویه کلی حرکت ما و همچنین چاپ مقاله‌ای از مارکس - که از متن آلمانی ترجمه و با متن انگلیسی آن مطابقت داده شده است را برای روشن‌تر شدن بحث سودمند دانستیم.

پائیز ۱۳۶۷ - ۱۹۸۸

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

* این نوشته در سمینار ماینس - آلمان غربی - ۱۹۸۶ خوانده شد و در بولتن مباحثات این سمینار درج گردید. ما بخش نخست آن را با مقداری ویرایش در این دفتر منتشر می‌کنیم.

اعدام روزنبرگ ها

خبر کوتاه بود ، اعدامشان کردند .
خروش دخترک برخاست
لبش لرزید

دو چشم خسته اش از اشك پر شد ، گریه را سر داد
و من با کوششی پر درد اشکم را نهان کردم .
چرا اعدامشان کردند ؟

می پرسد از من دخترک با چشم خون آلود .
عزیزم ، دخترم ، آنجا شگفت انگیز دنیایی است .
دروغ و دشمنی فرمانروایی می کند آنجا
طلا ، این کیمیای خون انسانها
خدایی می کند آنجا .

شگفت انگیز دنیایی

که همچون قرنهای دور ، هنوز از ننگ آزار سیاهان دامن آلوده است .
در آنجا ، حق و انسان ، حرف هایی پوچ و بیموده است
در آنجا رهنزی ، آدمکشی ، خونریزی ، آزاد است
و دست و پای آزادی است در زنجیر .

عزیزم ، دخترم ، آنان
برای دشمنی با من ، برای دشمنی با تو

برای دشمنی با راستی ، اعدامشان کردند .

و هنگامی که یاران با سرود زندگی بر لب
بسوی مرگ می رفتند

امیدی آشنا میزد چو گل در چشمشان لبخند
بشوق زندگی آواز می خواندند

و تا پایان ، به راه روشن خود با وفا ماندند .
عزیزم پاک کن از چهره اشکت را ، ز جا برخیز

تو در من زنده ای ، من در تو ، ما هرگز نمی میریم
من و تو با هزاران دگر ، این راه را دنبال می گیریم

از آن ماست پیروزی ، از آن ماست فردا با همه شادی و بهروزی
عزیزم کار دنیا رو به آبادیست

و هر لاله که از خون شهیدان میدمد امروز
نوید روز آزادی است .

"هـ ۱۰ . سایه" خرداد ۱۳۳۲



در نكوهش نیستی

در ستایش زندگی

در نفی اعدام

”مجازات اعدام ۰۰۰ نوع متمدن و ازان انتقام خونی است“

(ف. انگلس) (۱)

او را می آورند . دست بسته ، همچون گوسفندی که به کشتارگاه آورده می شود . چوبه دار یا جوخه آتش ، صندلی الکتریکی یا اتاق گاز ، گیوتین یا شمشیری پرنده در انتظار اوست . چشمها خیره گشته اند . و ”دژخیمان“ — این پیام آوران مرگ — دست بکارند . دمی دیگر کالبدی آونگ می شود ، تنی سوراخ سوراخ می گردد ، بدنی می سوزد ، نفسی بریده می گردد ، سری بر زمین می افتد و خونی روان می شود . و ”فرشته دادگستر“ یکبار دیگر — تا آن دم که باز بال گستراند — آرام می گیرد .

چرا اعدام؟

فلسفه اعدام به گذشته های بسیار دور و تاریک زندگی آدمی برمی گردد . آن هنگام که به کیفر و کیفردهی همچون ”داد و ستدی“ پایا پای نگریسته می شود : قصاص

”و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند ، و چشم را در مقابل چشم و بینی را به بینی ، گوش را به گوش و دندان را به دندان ، و هر زخمی را قصاص خواهد بود .“

وَكُنَّا لَهُمْ نِهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالْجَرَاحَ بِالسَّامِ

(قرآن — سوره المائده — آیه ۴۵)

و البته مانند همه سنت ها و پیمانهای بیدادگرانه دیگر ، توانگران و زورمندان می توانستند با تاوان دهی نقدی و مالی خویشان را از کیفر برهانند .

"پس هرگاه کسی به جای قصاص به صدقه (ودیه) راضی شود، نیکی کرده و کفارۀ گناه او خواهد شد."
 فَنَزَعْنَاهُ مِنْكُمْ فَكَفَّارَةٌ لَهُ وَرَبُّكَ الْمَنَّانُ

(قرآن - در همان سوره)

در این بینش قصاص جویانه - که امروز بروشنی خود را در اندیشه و کردار رژیم اسلامی ایران نشان می دهد - کینه جویی و خونخواهی "جایگاه بلند ی را داراست". برای فروکش کردن آتش خشم و بیزاری، باید کشت! خون "بیگناه" نباید روی زمین بماند! خونخواهی - این است خواست انسان چادر نشین در برابر هر کشته ای که می دهد. رود خون باید آتش کینه را خاموش کند!

گذار از روزگار چادر نشینی و پاگذاری به هنگامه "تمدن" و "شهریگری"، با خود مجموعه قوانین حقوقی و کیفری را به ارمغان آورد که یکی از ارکانهای پایه ای آن، واگذاری حق قضاوت و کیفر دهی به دولت بود. دولت چونان "وجدان بیدار جامعه" با قوانین تدوین شده، هیئت قاضیان، دادرسان، زندانبانان و دژخیمان خود بر جایگاهی نشست که پیشتر در اختیار ریش سفیدان، ملایان، کشیش ها و اسقف ها قرار داشت. این دگرگونی در چگونگی دادرسی گرچه نسبت به قانون قصاص گامی به پیش بود، با این همه نمی توانست بنیاد و فلسفه حرکت خود را بر لزوم مجازات "گناهکاران" نگذارد. این گام به پیش، ولی هنوز بمعنای نفی ایده لزوم مجازات نبود. پیش شرط نفی ایده مجازات، همانا، لزوم نفی ایده دولت - بزهکار جلوه گر شده در پوشش دادستان - بود. چرا که "عدالت" - و در اینجا عدالت قضایی - زمانی مفهوم می یابد که ایده عدالت به خود مفهوم مجازات نیز تعمیم یابد و این نیز صرفا زمانی شدنی است که "مجازات" از پایگانهای اصلی خود - ترس و ارعاب - جدا شده و معنای راهنمایی و ارشاد بخود گیرد. در اینجا نیز مفهوم حق در پهنه قضایی نمی تواند از مفهوم حق در زندگی اجتماعی و اقتصادی فراتر رود.

اما تا آن دوران، تا پیدایش آن فرشته خوش سیرت و بال زری - دادگستر، راهی بس دراز در پیش است. باید دید در همین جهان واقعی - بیدادگاهی که نام زندگی دارد و همه شرایط پناه بردن به بزهکاری در آن فراهم است - که ترس و ارعاب جزئی جدایی ناپذیر از سیستم های حقوقی و قضایی است.

"اعدام" ، این مرده ریگ جامعهء شیرتی - خونی چه جایگاهی را داراست .
 بویژه آنکه اعدام ، گرچه در پاره‌ای از کشورها لغو گردیده ، ولی هنوز همچون
 "پاداش" آدمکشی برجای مانده است .

اگر بینش قصاص جویانه و همانندی کیفر با کردار تبه‌کار ، جایگاهی را در
 حقوق تدوین شده به خود اختصاص نمی‌دهد و دیگر چشم را در برابر چشم و
 گوش را در برابر گوش و . . . نمی‌ستانند ، پس چرا باید جان را در برابر
 جان گرفت ؟ آیا باید همچون روزگار بربریت دست به قصاص زد و کـرداری
 ددمنشانه و ناانسانی را با کنش همانند آن پاسخ گفت و یا اینکه ارجگذاری
 به انسان را در دستور کار گذارده و دست به کشتار بزهکاری بی دفاع نزد ؟

* * *

پشتیبانان اعدام می‌گویند که کشتار تبه‌کاران ، تخم ترس را در دل‌های
 "ناپاک" پراکنده و سبب پند و آموزش دیگران می‌گردد . آیا برآستی چنین
 است ؟ آیا نابودی تبه‌کاران در سراسر تاریخ بشری چاره ساز تبه‌کاری و
 بزهکاری بوده است ؟ کدام جامعه توانسته است که با اعدام کردن‌ها ، ریشه
 تبه‌کاری را بسوزاند ؟ آیا - برای نمونه - در فرانسه یا کشورهای اسکاندیناوی
 که قانون اعدام لغو شده است ، آمار آدمکشی و بزهکاری افزایش یافته است
 یا در آمریکا که هنوز صندلی الکتریکی کار می‌کند ؟ (۲)

از سوی دیگر آیا جامعه‌ای که بخواهد با ترور تا نهایت قتل فردی و
 قانونی پیش رود را می‌توان جامعه‌ای با ارزش‌های انسانی و دمکراتیک خواند ؟
 آیا برای پدید آوردن و بکار انداختن ترس و ارباب مستقیم ، نیازی به
 دستگاه‌های سرکوب و گروه‌های فشار ویژه‌ای نیست ؟ آیا دادن حق جان
 ستاندن به دستگاه ویژهء حقوقی و قضائی ، بمعنای سلب طبیعی‌ترین و در
 عین حال برجسته‌ترین حق بشری - حق زندگی - از حقوق افراد جامعه
 نیست ؟

پشتیبانان اعدام می‌گویند که با نابودی تبه‌کاران ، جامعه "پاکیزه" و
 "گندزدایی" می‌شود . ولی " آیا جامعه حق دارد که به فرزندان و قهرمانان
 خویش افتخار کند و آنها را دست‌آورد های خود قلمداد کند ، اما جنایتکاران
 را مایهء ننگ خویش و دستپخت خود به حساب نیاورد ؟

اگر پدر و مادری که نتوانسته‌اند فرزندشان را مطابق دلخواهشان
 تربیت کنند ، حق کشتن او را ندارند . آنگاه جامعه نیز حق ندارد افراد

نامطلوب را اعدام نماید، چرا که این افراد نامطلوب از کره مریخ نیامده‌اند، بلکه در دامان همین جامعه پرورش یافته‌اند و به همین دلیل این فقط فرد نیست که در مقابل جامعه مسئول است بلکه جامعه هم در مقابل فرد مسئول می‌باشد. اگر افراد جنایتکار با اعدام شدن ظاهراً به سزای بی مسئولیتی خودشان می‌رسند، پس با بی مسئولیتی جامعه چه باید کرد؟ اگر جامعه با اعدام جانی از او انتقام می‌گیرد، چه کسی از جامعه انتقام خواهد گرفت؟ (۳) آیا جای تردید است که برای گندزدائی جامعه باید دست به ریشه برده و مرداب نابرابری‌ها و ستم‌های اجتماعی - اقتصادی و از خود بیگانگی‌های انسانی را خشکاند؟

پشتیبانان اعدام بر این باورند که با از میان برداشتن اعدام، جامعه و شهروندان در برابر تب‌هکاران بی‌پناه گشته و نابسامانی و تب‌هکاری افزایش خواهد یافت. ولی اگر هیچ‌سنداند، دستکم کمونیست‌ها باید بدانند که کسی آدمکش یا راهزن یا ۰۰۰ زاده نمی‌شود (در مورد بیماران روانی اشاره خواهد شد). تب‌هکاری ریشه در مناسبات بهره‌کشی - سرکوب در روابط اقتدارگرایانه و در بیگانگی و خودپرستی برآمده از جامعه طبقاتی - انسانی دارد. بیش از هر چیز، تنگ‌دستی و بینوایی اقتصادی و دیگر نابرابری‌های اجتماعی است که تب‌هکار می‌زاید. پس راه درمان نه اعدام و نابودی تب‌هکاران - که خود قربانی جامعه بیمارند - که از میان برداشتن همه نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی، تنگ‌دستی و هرگونه سرکوب و ستم است. در مورد کسانی هم که نه از روی گرسنگی و بی‌چیزی، بلکه برای پاسخگویی به غریزه‌هایی گنگ و نیازهایی سرکوب شده، نهفته در ناخود آگاهشان، دست به خشونت و بزهکاری می‌زنند، باید گفت که اینان روان پریشیده و بیمارند. روشن است که دگر بار جامعه شکاف خورده طبقاتی و بویژه رشد تکنولوژی سرمایه‌داری - که آدمیان را جدا و پراکنده و منش خودپرستی و سودجویی را نیرو بخشیده و پایدارتر می‌کند - پدید آورنده این بیماری‌هاست. بهرگونه هیچ بیماری، آنهم بیماری روانی، مسئول کار خویش نیست. درمان "تب‌هکار روانی" نه اعدام، که روانشناسی و روانکاوی است.

آری ما با جهانی بیمار و انسانی از خود بیگانه روبرو هستیم. مناسبات بهره‌کشانه، سرکوب و سلطه‌گری، تنگ‌دستی و بینوایی، نابرابری‌های

اجتماعی و اقتصادی و از خود بیگانگی و روان پریشی بر آمده از همهٔ این زمینه‌های مادی است که زاینده و سرچشمهٔ تبہکاری هاست. باید نه بسا انگیزه‌ها و معلولها، که با انگیزه‌ها و علت‌ها به ستیز پرداخت. این مناسبات ستمگرانه، این روابط اجتماعی ناانسانی و واپسگرا است که باید نابود شوند - و نه آدمیان که قربانی آنهایند.

اعدام نه تنها روش پیکار با تبہکاری‌ها نیست، بلکه جو خشونت و خونریزی را نیز بیشتر دامن می‌زند. در برابر هر کشته‌ای، خانواده‌ای، دوستی، آشنایی، داغدار گشته و تخم کینه‌ای کاشته می‌گردد.

مخالفت با لغو اعدام، از دید سیاسی، انگیزه‌ای دیگر دارد که دست کم در جهان "متمدن" امروزی هرگز آشکارا بر زبان نمی‌آید و آن سرکوب و نابودی مخالفان سیاسی است. اعدام همچون شکنجه، زندان، تبعید و... و البته با بردی کوبنده‌تر، ابزاری در دست حکومت‌ها برای از میان برداشتن مخالفان خویش بوده است. به کارنامه‌های رژیم‌های گوناگون از "دموکرات" و "آزاد یخواه" گرفته تا "سوسیالیست" نگاهی بیندازیم تا دریابیم چگونه بنام ستیز با "خوابکار"، "ضد انقلاب"، "مفسد فی الارض"، "بورژوازی" و... دیگر اندیشان و مخالفان سیاسی سرکوب گشته و "مقاوم‌ترین و فعال‌ترین‌شان" بدست جوخه‌های مرگ سپرده شده‌اند. بدینگونه کسانی هم که صادقانه (و نه برای پوشاندن دیدگاه‌های سرکوبگرایانه خویش) اعدام را به گونه‌ای مشروط، آنهم برای "تبہکاران" سیاسی و "سرکوبگران" مردم می‌پذیرند، باید بدانند که نه تنها به تداوم سنتی ناانسانی و بربرانه یاری رسانده، بلکه راه را برای سرکوب‌های دیگر باز می‌کنند. اینان به تیز کردن لبه تیغی می‌پردازند که در نهایت گردن خودشان را نشانه خواهد رفت.

در برابر استدلال‌های اینان، حتی لازم نیست که به نقش‌نهادهای سرکوبگر در تداوم دولت‌سالاری و از آنجا تداوم نظام‌های اهریمنانه اشاره کرد، بسنده است به تاریخ بنگریم تا دریابیم که اعدام‌های سیاسی - در بیشتر موارد - آزادیخواهان و نیروهای انقلابی و مردم رنج‌دیده را در برمی‌گرفته تا سرکوبگران و مزدوران. لغو اعدام و جا انداختن آن در اندیشه و فرهنگ مردم، بیش از هر چیز بسود آزادیخواهان و نیروهای سیاسی رادیکال است، چرا که رژیم‌های فرمانروا نمی‌توانند دیگر بسادگی به کشتار مخالفان خود، پوشش "قانونی" و "حقوقی" بدهند. پیکار برای لغو اعدام، به نهادی

شدن يك تفكر دموكراتيك در برابر تفكر ضد دموكراتيكي كه پيدايش و وجود نهادها و قوانين سرکوبگر را تسهيل مي کند ، ياري مي رساند .
 در اينجا براي پيشگيري از يك برداشت نادرست بايد گوشزد کرد كه ميان روشهاي قهر آميز پيكار انقلابي (جنگ چريكي ، ستيز مسلحانه ، خيزش توده اي و ...) و اعدام ، تفاوت گذاشته و مخالفت قاطعانه با اعدام به مفهوم نفسي شيوه هاي قهر آميز پيكار طبقاتي نبوده و نيست . كمونيستها مي دانند كه هيچ طبقه حاكمي ، هيچ رژيم بهره كشي ، به خواست خود از قدرت كنار نمي رود . تنها با پيكار طبقاتي و ستيز استثمار شديگان و ستمديدگان است كه مي توان به پديد آري و گسترش نهادهاي دموكراتيك و خودگردان و رسيدن به جامعه اي انساني و تهی از هرگونه ستم ياري رساند .

بدينگونه روشن است كه مردم رنج ديده و ستمكشیده براي بدست آوردن حقوق انساني خويش و در ستيز با بيدادگري هاي اجتماعي ناچار دست به روش هاي قهر آميز خواهند زد ، و آشكارا مسئوليت همه خونريزيها و ويراني ها نه بر دوش توده ها ، كه با حكومتهاي سرکوبگر و مزدوران مي باشد . كمونيستها مي دانند كه در جهاني كه بورژوازي و ديگر بهره كشان و سرکوبگران فرمان مي رانند ، در روزگار امپرياليسم و قدرت هاي هسته اي در هنگامه اي كه دشمنان آزادي و بشريت تا دندان خود را مسلح نموده اند ، پيكار براي انقلاب اجتماعي نمي تواند و نبايد خود را به روشهاي غير مسلحانه و مسالمت آميز محدود كند . و باز به نيكي مي دانند كه اقشار و طبقات حاكم پس از آنكه قدرت دولتي از كفشان بيرون شود ، به هيچ روي دست روي دست نخواهند گذاشت و در شكل هاي گوناگون عليه انقلاب و نيروهاي انقلابي برخوانند .
 خاست . اين ها همه از الفباي مبارزه سياسي و طبقاتي است . ولي جان سخن اين است كه بايد ميان اعمال قهر انقلابي در روند مبارزه سياسي - نظامي رو در رو ، ميان اعمال سلطه طبقاتي و مجازات اعدام فرق گذاشت . اين تمايز بنيادي بيش از هر چيز در تفاوت يك عمل سياسي آگاهانه و اقدامي ددمنشانه و كينه جو يانه نهفته است .

بدينگونه براي نمونه ، برخورد به يك مزدور رژيم اسلامي ، در كارزار نبرد مسلحانه در كردستان متفاوت خواهد بود با برخورد به همان مزدور هنگامي كه در دست نيروهاي انقلابي گرفتار آمده است . در حالت دوم ، او بايد با برخورد آري از همه حقوق دموكراتيك و انساني دادگاهي شده و در صورت

محکومیت زندانی گردد و نه اعدام.

آزمون تاکنونی انقلاب نیکاراگوا، که در آن اعدام لغو شده است، بخوبی نشان می‌دهد که این انقلاب (باهر انتقادی که به آن وارد باشد یا نباشد)، این دستاورد را داشته است که نابودی و کشتار مخالفان سیاسی (بزهکاران اجتماعی که جای خود دارد) را در دستور کار خود نگذاشته است. انقلاب در صورت پیروزی، تنها می‌تواند با نیرو و پشتیبانی توده‌ها بسه پیش رود، نه با برپایی چوبه‌های دار.

* * *

اکنون نگاهی به آزمون انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ بیاندازیم و کارنامه چپ را در این زمینه ارزیابی کنیم. هنوز فراموش نشده است که "اعدام باید گردد" زبانزد همگان گشته بود. با توجه به بافت سنتی - فرهنگی جامعه، نبود نهاد های دموکراتیک، تداوم سرکوب شاهنشاهی - مذهبی در سرتاسر تاریخ ایران و گسترش نیافتگی بینش های انسانگرا - دموکراتیک، خشم و کین خواهی مردم نسبت به تبہکاریمها و ددمنشی های رژیم پهلوی، که دستش به خون مبارزان آغشته بود، پیش بینی شده و تا اندازه ای "طبیعی" جلوه می نمود. رفتار قصاص جویانه حزب الله و سران رژیم تا به قدرت رسیده، اسلامی نیز - با توجه به نگرش دینی ایشان - شگفت آور نبود. ولی واکنش چپ چه بود؟

چپ در نیافت که دامن زدن به موج خشونت و خونخواهی، دامنگیر خودش نیز خواهد شد. چپ در نیافت که گسترش فضای ترس و کینه جویی، نه تنها رویش نهاد های دموکراتیک را کند می کند، بلکه ساختار منشی اقتدارگرا را نیرو بخشیده و تمکین به قدرت و اقتدار پذیری را رشدی شتابان می دهد. چنین شد که بخشهای گسترده ای از چپ هم آوا با حزب الله و توده های خشمگین فریاد برمی آورد که "اعدام باید گردد". بخش های کوچک چپ هم یا خاموش ماندند و یا اگر هم فریادی بر آوردند آواشان در هیاهوی "اعدام باید گردد" بگوش نرسید. و بدینگونه پایه "دادرسی" های اسلامی و بیدادگاه های خلخال ریخته گشت. "دادگاه" هایی که پس از آن در خوزستان، کردستان و دیگر شهرهای ایران بر پاگشته و "دادخواهی" بشیوه اسلامی این بار گریبانگیر همگان - و از جمله نیروهای چپ و رزمند - گشت.

چرا بخش های بزرگی از چپ بجای خواست لغو اعدام، خواهان پیگیری در اعدامها بودند؟ این هموائی با کُر حزب الله را باید در کدام منش و

بینش و پیشینهٔ سیاسی جستجو کرد؟ آیا نباید برای یافتن پاسخ، به تاریخچهٔ پدیداری و رشد چپ و دستگاه فکری اش، بویژه از روزگار حزب توده به این سوی پرداخت تا به این واقعیت تلخ رسید که چیرگی بدآموزی‌های استالینیستی در درون سازمانهای عمدهٔ چپ ایران، آنها را از دستیابی به ارزش‌های انسانگرایانهٔ سوسیالیستی محروم نموده‌اند؟

در بینش و منش استالینیستی، نابودی فیزیکی "مخالقان" ارج ویژه‌ای دارد. پروژهٔ "سوسیالیسم" استالینی، طرح برپایی یک دولت - حزب خودکامهٔ فراگیر (توتالیتار) و دیوانسالار است که بر هر اندیشه‌ای بجز ایدئولوژی رسمی خویش مهر تکفیر زده و سرکوب هر دگراندیشی را در دستور کار خود دارد. افزون بر آن، غلظت تفکر بسته و توتالیتار استالینی نمی‌تواند بر مجموعهٔ بینش حقوقی حاکم بر این تفکر سنگینی نکرده و تفکر سرکوبگر را در جامهٔ قضایی و قوانین مجازات بر جایگاه قدرت نشانند. و روشن است که دامنهٔ سرکوب می‌تواند تا به دم تیغ سپردن مخالفان نیز برسد. "هرکه با ما نیست، دشمن ماست"، این شعار راستین "آموزگار بزرگ پرولتاریا".

چپ استالینیست ایران نمی‌خواست و نمی‌توانست به اعدام‌های "قانونی" یا "غیرقانونی"، "آشکار" یا "پنهانی"، "بادادگاه" یا "بی‌دادگاه" سران و مزدوران رژیم پهلوی بدست رژیم اسلامی اعتراض داشته باشد. رژیم ولایت فقیه سرگرم انجام همان کاری بود که چپ سنتی ایران در صورت کسب قدرت سیاسی انجام می‌داد. پس چه جای گله و انتقاد! آری در جامعه‌ای که سنت‌های سرکوبگرانه - اقتدارگرا، "فرهنگ" قصاص‌جویانهٔ اسلامی و خودکامی شاهان، سده‌هاست که بر جان و روان مردم چیره گشته است، روشن است که چگونه "چپ"هایی می‌توانند پرورش بیابند.

پس شگفت‌آور نیست که چپ استالینیست ایران، برای نمونه، در برخورد به انقلاب فرانسه، صرفاً به ستایش ترور و کشتار روبسپیر پردازد، ولی این سخن ویکتور هوگو را نشنیده بگیرد که:

"بعد از فوریه ((روزهای سرنگونی پادشاهی لوئی فیلیپ))، مردم به فکر بزرگی دست یافتند. آنان می‌خواستند که فردای آتش‌زدن تخت پادشاهی، چوبه‌دار را نیز به آتش بکشند. من عمیقاً متأسفم که آنهايي که در دوران بر عقول مردم غلبه داشتند و به اوج صمیمیت قلبی مردم نمی‌رسیدند، آنان را از اجزای چنین تصور

عالی ای بر حذر داشتند . شما با رای دادن به اولین ماده قانون اساسی ، اولین فکر مردم را محقق نمودید و تخت پادشاهی را واژگون کردید . اکنون آن فکر دیگر را هم محقق سازید و چوبه دار را واژگون کنید . من به لغو حکم اعدام ، بدون قید و شرط و با قاطعیت رای می دهم ” . (۴)

چپ سنتی ایران که از ” پدر زورمند ” و اعدامهای ” انقلابی ! ” اوبسیار آموخته است ، هرگز این ” سختی ” را بخود نداده است که برای نمونه نگاهی هم به نوشته های مارکس بیاندازد و بخواند که :

” اگر غیر ممکن نباشد ، در واقع بسیار دشوار است ، اصلی بناگردد که در نظر باشد با آن ” اصل ” برحق بودن و مقید بودن مجازات اعدام در جامعه ای که به متمدن بودن خود می بالد ، اثبات گردد . ” این چه نوع جامعه ایست که وسیله بهتری برای دفاع از خود جز جلاد نمی شناسد ؟ ”

” آیا ضروری نیست بجای ستایش جلادی که دستهای از جنایتکاران را اعدام می کند تا جا را برای جانیان بعدی باز کند ، بطور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایتهایی را بوجود می آورد ؟ ” (۵)

روشن است که رسیدن به چنین بینشی ، بدون يك خانه تکانی بینشی - منشی بدون يك نقد ریشه ای از پروژه ” سوسیالیسم ” استالینی و رسیدن به دریافتی آزاد منشانه و انسانی از سوسیالیسم برای چپ سنتی ایران کاریست - اگر نه ناشدنی - که سخت دشوار .

چپ رادیکال ، چپ آزاد منش و انسانگرای ایران ، باید بدون ترس از هر مهر و برچسبی ، پرچم مبارزه برای لغو قانون اعدام را - چه در برابر رژیم های سرکوبگر و چه در برابر نیروهایی که از هم اکنون زیر پوشش ” الزامات ” مبارزه انقلابی ” ، چوبه های دار و قوانین ویژه جزایی اعدام را برپا کرده اند - برافراشته دارد .

امروز سکوت چپ در برابر اعدام هایی که در کردستان و توسط ” حزب کمونیست ایران ” انجام می شود ، نشانگر ژرفای بینش و افسمانده و قصاص جویانه ایست که در ذهنیت اینان نسبت به زندگی انسان ها جریان دارد . آیا نباید اکنون با آوایی رساتر ، در برابر اینان ، سخن مارکس را تکرار کرد که

"این چه نوع جامعه‌ایست که وسیله بهتری برای دفاع از خود جز جـلاد نمی‌شناسد؟"

* * *

سخن پایانی

امروزه در جامعهٔ اسلام زدهٔ ایران، برای بریدن دست دزد و پیکار با دزدی دستگاه اهرهٔ برقی ساخته‌اند و البته دزدان حکومتی، آخوندها و بازاریان "گرامی" - این ستونهای ستبر اسلام - همچنان آزادانه و برابر با موازین شرعی می‌چرند و می‌چاپند.

امروزه در ایران ولایت و فقیه، زنان و مردان را برای داشتن پیوند جنسی - که از نخستین حقوق فردی و نیازهای انسانی است - بنام "زنا و لواط" سنگسار می‌کنند، تا مبادا "بیضهٔ اسلام" لوٹ گردد. و از سوی دیگر در جامعه، روسپیگری اسلامی را بنام صیغه گسترش داده و همچنین در زندانها به زندانیان سیاسی دختر پیش از اعدام تجاوز می‌کنند (بزبان اسلامی، آنها را به عقد "برادران" پاسدار درمی‌آورند تا "دوشیزه" چشم از جهان فرو نبندند که گناهی ست نابخشودنی!) امروزه در کشور "امام زمان"، خرده قاچاقچیان را بدار می‌آویزند و کیست که نداند که سران رژیم خود بزرگترین قاچاقچیانند.

امروزه در ایران بـخاک سیاه نشسته، رژیمی از دل گور سده‌ها برخاسته که یکی از "دستاوردها"یش قصاص، این کیفری قرآن "کریم"، این نمود برهنهٔ ددمنشی جامعهٔ چادر نشین عربستان در ۱۴۰۰ سال پیش است. رژیمی پوسیده و انسان ستیز که "ارمغان" هایش، سرکوب نیروهای سیاسی، زنان، جوانان، بهائیان و دیگر اقلیت‌های دینی، خلق کرد و دیگر خلق‌ها و... کوتاه آنکه، سرکوب هرکسی است که دیگرگون می‌اندیشد.

آری اعدام در شکل‌های گوناگونش (دارزدن، تیرباران، سنگسار...) بزرگترین چماق سرکوب رژیم آدم‌کش اسلامی است.

درچنین هنگامه‌ای، برافراشتن پرچم لغو اعدام و پیکار برای آن، هم تیری است بر یکی از چشم‌های اسفند یار رژیم و هم ستیزی است با سنت خونخواهی و قصاص‌جویی، که نه تنها ریشه‌ای ستبر در تاریخ ایران - اسلام دارد، بلکه بدبختانه در بینش و منش بسیاری از نیروهای رزمنده هم ریشه دارد.

اعدام ، "نوش دارو" ی زهر آگینی است که سرکوبگران و نا آگاهان برای
"بهبود" جامعه بیمار سفارش می کنند ، ولی درمان بنیادین بیماریهـای
اجتماعی و انسان از خود بیگانه ، اعدام نیست ، انقلابی است اجتماعی .

نفی اعدام ، ارجگذاری به هستی ، به زندگی ، به مهر
 وبه ارزش های انسانی - دموکراتیک - سوسیالیستی است .

ب . افسانه

زیر نویس ها

- ۱- فردریک انگلس / "منشا خانواده ، دولت و مالکیت خصوصی" / برگردان
 فارسی (انتشارات سچفخا) ص ۱۳۶
- ۲- برای يك مقایسه آماری ، نگاه کنید به "درباره مجازات اعدام" ، درهمین
 دفتر .
- ۳- یاور امیدوار / گاهنامه دفاع از زندانیان سیاسی ایران - شماره يك /
 قانون دفاع از زندانیان سیاسی ایران - برلن غربی / ص ۲۹
- ۴- ویکتور هوگو / "درباره لغو حکم اعدام" (خطابه در مجلس موسسان
 به تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۸) - ترجمهء ف . آزاد سرو / نشریهء "حقوق
 بشر" - بهار ۱۳۶۵ / ص ۱۶
- ۵- کارل مارکس / "مجازات اعدام" / مجموعه آثار به آلمانی / جلد ۸ /
 ص ۵۰۹ - ۵۰۶



” در باره مجازات اعدام ”

آغاز بحث بر سر مجازات اعدام را شاید بتوان در اواخر قرن ۱۶ انگاشت، این بحث در قرن ۱۹ وسعت بیشتری گرفت. بحثهای آن زمان عمدتاً فلسفی بوده و موافقین مجازات اعدام از این زاویه در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند. ولی بجز بحث فلسفی، از نظر حقوقی نیز بحثهایی انجام گرفته است. بعنوان نمونه می‌توان به بحثهای جرج فوکس اشاره کرد، او بحث حقوقی بر سر مجازات‌ها و از جمله مجازات اعدام را شروع کرد، سپس در نامه‌ای که به دادرسان وقت نوشت و بویژه در رساله‌ای که بسال ۱۶۵۹ تحت عنوان ” به مجلس و دولتهای مشترك المنافع انگلیس ” منتشر کرد. اصلاحات قانونی در ۵۹ ماده که یکی از آنها در مورد مجازات اعدام بود را پیشنهاد کرد. گرچه او مدافع جدی لغو مجازات اعدام بود، لیکن لغو آن را تا حد ” عطف به ماسبق ” شامل نمی‌دانسته و اجرای مجازات را در مورد آنان سزاوار می‌دانست. بهر حال، با توجه به شرایط زمانی به نظر می‌رسد که اصلاحات او جسورانه بوده و در قوانین آن زمان تا حدودی تاثیر گذارده است. بعنوان نمونه می‌توان یاد آوری کرد که در اصلاح قوانین قضائی — قبل از استقلال امریکا — از دیدگاه و نظرات فوکس بهره گرفته‌اند.

مبارزه برای لغو مجازات اعدام در قرن ۱۸ و بخصوص عصر بشر دوستانه و آزادیخواهی قرن ۱۹ زمینه‌هایی را بوجود آورد که در نیمه دوم قرن ۲۰ لغو مجازات اعدام در دستور کار بسیاری از کشورهای جهان قرار گیرد. در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹ مجمع عمومی ملل متحد در چهاردهمین دوره کار خود به موجب تصمیم شماره ۱۳۹۶ از شورای سازمان ملل خواست که — مطالعه‌ای در باره مجازات اعدام و قوانین مربوط به آن و طرز عمل کشورها

بعمل آورد و نتایج و آثار ابقاء و الغای مجازات اعدام را در زمینه جرم شناسی بررسی کند .

شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل ، پس از بررسی این دستور در آوریل ۱۹۶۰ ، به موجب تصمیم شماره ۷۴۷ ، " روشی را که در مورد مطالعه مسئله اعدام باید در پیش گرفت " را تصویب کرد . در این تصمیم تشریح شد که باید تحقیقی در باره جنبه های مختلف عملی مجازات اعدام صورت پذیرد و از دبیر کل سازمان ملل خواسته شده که وسایل انجام این تحقیق را فراهم آورد و بدین منظور ، در صورت اقتضاء با کمیته مشورتی ویژه کارشناسان در باره جلوگیری از جرم و اصلاح مجرمین مشورت کند . پس از این تصمیم تحقیق در باره مسئله اعدام به دو مرجع واگذار شد : یکی کمیته مشورتی ویژه کارشناسان که در ژانویه ۱۹۶۳ تشکیل جلسه داد و دیگری شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل که در اوایل ۱۹۶۳ ، سی و پنجمین جلسه آن افتتاح شد . از طرف دبیر کل این سازمان به منظور جمع آوری مدارک و اطلاعات لازم برای تهیه مقدمات تحقیق به تمام دولتهای عضو سازمان ملل و بعضی از دولتهای غیر عضو پرسشنامه های فرستاده شد . در این پرسشنامه در باره قوانین و مقررات جاری مربوط به اعدام و طرز اجرا و اعمال آن سئوالاتی عنوان شده بودند که دولتها می بایست به آنها پاسخ گویند . در حقیقت این پاسخها اطلاعاتی بودند که در اختیار شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل قرار گرفت . سپس پرسشنامه دیگری برای نمایندگان محلی سازمان ملل ارسال شد که در آن چگونگی پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین سئوال شده بود ، تا اطلاعاتی در باره نتایج و عواقب الغای این مجازات فراهم کنند . این پرسشنامه برای بعضی از موثسه های غیر دولتی نیز ارسال شد .

کشورهای شورای اروپایی سازمان ملل ، در این تحقیق و بررسی نقش مهمی را ایفا کردند ، نتیجه این تحقیقات در رساله های که توسط مارک آنسل — از صاحب نظران حقوق جزا و یکی از بنیاد گذاران مکتب " دفاع اجتماعی " — تهیه و تحت عنوان " مجازات اعدام در کشورهای اروپائی " منتشر شد .

بر اساس مدارکی که در پاسخ به دو پرسشنامه سازمان ملل متحد بدست آمد ، تصمیم گرفته شد که گزارش جامعی شامل سه رشته از مسائل مربوط به ابقا یا الغای مجازات اعدام بشرح زیر تنظیم شود :

الف) در چه موردی و چگونه مجازات اعدام ممکن است در کشورهای مختلف

مورد تصویب دادگاهها قرار گیرد و یا اجرا شود؟ و در کشورهایی که مجازات اعدام لغو شده چه مجازاتی بجای آن تعیین گردیده است؟

(ب) اجرای مجازات اعدام توسط چه شیوه‌هایی انجام می‌گیرد؟

(ج) آثار تهدیدی مجازات اعدام و علل ابقا یا الغای آن و وضع کنونی این مجازات در کشورهای مختلف از نظر جامعه شناسی و جرم شناسی چگونه است؟

در تحقیقاتی که صورت گرفت و بر پایه جوابی که به پرسشنامه‌ها داده شدند نتایج زیر بدست آمدند:

الف - (۱) اقدام بر ضد حیات اشخاص (عمل قتل) به صورتهای زیر شامل مجازات اعدام می‌شوند:

- ۱ - (۱) قتل با نقشه قبلی • از جمله پدرکشی و یا فرزندکشی •
- ۲ - (۱) قتل در هنگام جنگ یا منازعه تن به تن •
- ۳ - (۱) قتل از طریق مسموم کردن •
- ۴ - (۱) قتل توأم با جنایتی دیگر • مانند قتل در هنگام سرقت یا راهزنی •
- ۵ - (۱) قتل مأمور پلیس یا مستخدم دولت در هنگام انجام وظیفه •
- ۶ - (۱) قتل یا جرح و ضرب شدید یک زندانی توسط زندانیان دیگر در زندان •
- ۷ - (۱) ضرب و جرح شدیدی که منجر به مرگ کودک گردد •
- ۸ - (۱) آتش زدن عمدی و یا هر گونه تخریبی که منجر به قتل کسی گردد •
- ۹ - (۱) شرکت در خودکشی کودکان، مسومین و یا دیوانگان •
- ۱۰ - (۱) سقط جنین که منجر به مرگ مادر گردد •
- ۱۱ - (۱) هتك ناموس، خواه منتهی به مرگ گردد و یا اینکه مرگی اتفاق نیفتد •
- ۱۲ - (۱) اخته کردن که منجر به مرگ گردد •
- ۱۳ - (۱) خرید و فروش مواد مخدر •
- ۱۴ - (۱) ربودن اطفال چه منجر به مرگ طفل گردد و یا اینکه در مقابل گروگان طلب پول شود •
- ۱۵ - (۱) دستگیری غیر قانونی همراه با شکنجه بدنی •
- ۱۶ - (۱) شهادت دروغ هنگامیکه منتهی به محکومیت کسی به اعدام گردد •
- ۱۷ - (۱) خسارت مهمی که به وسایل نقلیه عمومی وارد آید • از قبیل متوقف کردن قطار برای دزدی و تخریب آن •

الف - ۲) جرائم بر ضد اموال و اقتصاد ، اقدام بر ضد امنیت داخلی کشور و
یا اقدام بر ضد نظم داخلی کشور :

- ۱ - ۲) سرقت در هنگام داشتن سلاح .
- ۲ - ۲) دزدی دریائی بوسیله توسل به قهر .
- ۳ - ۲) احتکار یا گرانفروشی در موارد مهم و اختلاس اموال عمومی .
- ۴ - ۲) جعل اسکناس و ساختن سکه قلب و انجام دادن معاملات غیر
قانونی ارز خارجی .

۵ - ۲) جنایت ضد مالکیت اجتماعی .

الف - ۳) جرائم بر ضد مصالح عمومی و جرائم سیاسی :

- ۱ - ۳) خیانت .
- ۲ - ۳) جاسوسی .
- ۳ - ۳) اقدام بر ضد تمامیت ارضی و استقلال کشور .
- ۴ - ۳) شورش مسلحانه ، قیام یا توطئه بر ضد دولت .
- ۵ - ۳) قتل در ضمن آشوب یا شورش .
- ۶ - ۳) سوء قصد بر ضد مقامات دولت .
- ۷ - ۳) تمرد نظامیان و یا تحریک آنان بتمرد ، بشرط موثر بودن تحریک .

در مورد تمام جرائمی که به حکم مجازات اعدام منجر می شود ، باید متذکر
شد که در کشورهای مختلف متفاوت اند . بعنوان مثال ، قتل و جرح و ضرب
شدید يك زندانی توسط زندانیان دیگر در ایالات متحد امریکا فقط در
آریزونا ، داکوتای شمالی ، ردایلند و کالیفرنیا اجراء می شود یا مجازات هتك
ناموس هنگامیکه به مرگ منجر گردد ، در کشور ترکیه ، ژاپن ، فیلیپین —
مجازات اعدام محکوم می شود . هتك ناموس در افریقای جنوبی ، چین ، رودزیای
شمالی و برخی از ایالات امریکای شمالی — به مجازات اعدام محکوم می شود .
در مورد جرائم بر ضد مصالح عمومی و جرائم سیاسی بیش از ۵۰ کشور
دنیا و تقریباً در اکثر ایالات امریکا مجازات اعدام در قوانین گنجانده شده
است .

چگونه مجرم به مجازات اعدام محکوم می شود ؟

- وقتی حکم دادگاه از طرف دادگاههای جزائی عمومی صادر شود .
- وقتی در دادگاه عمومی با وضعیت ویژه ای حکم اعدام صادر شود و در دیوان
عالی کشور تایید گردد .

— وقتی دادگاههای جزائی به صورت دادگاه جنائی در آمده و هیئت —
منصفه‌ای به جمع قضاات دادگاه اضافه گردد حکم از سوی اینان قطعی است.

مجازات اعدام تا پایان قرن هیجدهم بد درجات مختلف تقسیم می شد که بعضا با شکنجه بطور آشکار همراه بود. در برخی از دادگاهها، محکوم را مجبور به اعتراف به جرم در انظار عمومی و طلب عفو میکردند. گاهی محکوم بجز مجازات اعدام، اموالش نیز ضبط می گردید. بر اثر مبارزات شدید در عصر روشنگری علیه دولت‌ها و رژیم‌ها و گسترش دامنۀ این اعتراض‌ها، ظاهراً شکنجه و ضبط اموال فردی که محکوم به اعدام است از قوانین کشورها برداشته شده است. گاهی محکوم از حقوق مدنی و اجتماعی از جمله از حقوق خانوادگی از حق استیفا و هدیه دادن (هبه) محروم می گردید. اینگونه مجازات‌ها هنگامی عملی می شود که برای محکوم، مجازات اعدام به مجازات‌های دیگر تقلیل یابد.

در اکثر دادگاهها جرائم سیاسی متهمین که به مجازات اعدام محکوم می شوند، اموال و دارایی محکوم نیز ضبط می شود. در بعضی از دادگاهها، فرد محکوم به مجازات اعدام می تواند تقاضای "فرجام" و دادگاه تجدید نظر کند. هم اکنون در بعضی از کشورها خود بخود پس از حکم مجازات اعدام، دادگاه تجدید نظر برگزار می گردد و روی حکم بررسی می شود مانند گواتمالا. در برخی از کشورها، پس از دادگاه تجدید نظر اولی می توان دادگاه تجدید نظر دومی را فرا خواند مانند کانادا.

در چه زمانی مجازات اعدام می تواند تخفیف یابد و به مجازات دیگر تقلیل یابد؟

— هنگامیکه فرد محکوم به اعدام در جرمش شریکی داشته باشد یعنی در جنایت همیار و همکار داشته باشد.

— هنگامیکه قاضی اجازه دهد که حکم صادره در باره متهم مورد عفو قرار گیرد.

— هنگامیکه متهم کر و لال — فاقد تمامی مسئولیت اعمالش — باشد و یا کسانیکه از نظر قوای عقلی و روانی ضعیف باشند.

— هنگامیکه متهم از نظر روحی و روانی حالت عادی نداشته باشد و این مسئله در معاینه پزشکی توسط پزشکان مربوطه تأیید شده باشد. در برخی از کشورها، این امر شامل افرادی نیز می گردد که مبتلا به نقض قوای عقلانی

و روحی یا مبتلا به مسمومیت مزمن الکلی یا دارای نقص موروثی ناشی از سیفلیس هستند .

— هنگامیکه متهم قتل عمد انجام داده یا زمانیکه مردی زن خود را در حال زنا کشته باشد . و یا در مورد اخته کردن منتهی به مرگ زمانیکه عمل متهم بر اثر تجاوز به زنی صورت گرفته باشد . یا جرائمی که تحت عنوان " دفاع مشروع " انجام گرفته باشد .

— هنگامیکه متهم خرد سال و سن قانونی او کمتر از ۱۶ باشد .
— و . . .

ب) شیوه اجرای مجازات اعدام :

۱ — اعدام در اتاق گاز و یا خفه کردن . نمونه در اسپانیا .

۲ — اعدام در ملاء عام که دارای کاربرد تهدید و ارعاب نیز می باشد .
بعنوان نمونه آفریقای مرکزی و ایران .

۳ — به دار آویختن . این روش در قدیم در انگلستان و کشورهای مشترک المنافع معمول بود و سپس به همه کشورها گسترش یافت .

۴ — گردن زدن . این روش در فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ برای مجازات جنایات عمومی بکار می رفت .

۵ — اعدام بوسیله جریان برق . این روش در اکثر ایالات متحده آمریکا و نیز فیلیپین و چین اجرا می شود .

۶ — تیرباران . این روش در تمام کشورهای که مجازات اعدام اجراء می شود بکار می رود . در بسیاری از کشورهای جهان که مجازات اعدام راتنها

برای محروم کردن شخص از زندگی بکار می برند ، سعی می کنند که از وسائلی استفاده کنند که سریعتر و بی رنجتر به زندگی محکوم پایان دهد .

به همین جهت روشهای جدیدتر و علمی تر را بجای روشهای قدیمی که فوق العاده ضد بشری بوده اند بکار برده اند ، گرچه خود مجازات اعدام فی نفسه

ضد انسانی است چه برسد به روشهای باصطلاح علمی . مثلاً در بیشتی کشورها ظاهراً بجای اعدام در اتاق گاز ، اعدام در ملاء عام ، به دار آویختن

و گردن زدن ، روش تیرباران و یا استفاده از جریان برق با فشار قوی را بکار می برند . در ایران بموجب آئین نامه اصلاحی حکم اعدام مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۳

اجرای حکم اعدام " در محل مخصوص زندان " بایستی صورت بگیرد و بنابر این از آن تاریخ اجرای حکم اعدام در ملاء عام منسوخ شده است . با این حال

در عمل خلاف آن نیز انجام گرفته، در رژیم جمهوری اسلامی با توجه به قوانین قصاص در بسیاری از مورد ها اجرا حکم اعدام در ملاء عام انجام می گیرد. علاوه بر آن مجازاتهای ضد انسانی و ضد بشری دیگری، مانند سنگ سار کردن یا شلاق زدن نیز برای رعب عمومی در ملاء عام انجام می گیرد.

در برخی از کشورها اجرای حکم اعدام با حضور مدیر زندان، نماینده روحانیت، يك پزشك، نماینده دادستانی و گاهی نماینده دادستان و غالباً وکلای محکوم را ضروری می دانند.

کشورهائی وجود دارند که خویشان و دوستان محکوم در صورت اجازة مسئولین قضائی می توانند در مراسم اعدام شرکت کنند، و یا شرکت عکاسان و خبرنگاران را مجاز می دانند.

در ایران بموجب آئین نامه ۱۳۴۳/۱۰/۳ "دادستان استان، رئیس شهربانی یا نماینده آنان پزشك قانونی و منشی دادگاه جنائی و رئیس زندان ... وکیل محکوم علیه می توانند در موقع اجرای حکم اعدام حاضر شوند، ولی کیست که نداند چه در رژیم گذشته و چه در رژیم کنونی چه بسیار بودند محکومین اعدامی که اصولاً وکیل نداشتند که از آنان دفاع کنند، چه برسد به آنکه بتوانند در موقع اجرای حکم اعدام حضور بهم برسانند. و یا در مورد شرکت خبرنگاران و عکاسان در همین مصوبه آمده است: "از اجرای مراسم حکم توسط شهربانی عکسبرداری می شود و عکس ها در پرونده محکوم علیه بایگانی می شود. خبر اجرای حکم با ذکر جرم و خلاصه رای در همان روز منتشر خواهد شد." چه بسیار انسانهایی بودند که خبر اعدامشان حتی به خانواده هایشان بسختی می رسید، چه برسد در روزنامه ها درج شود. در این مصوبه شرکت خبرنگاران و عکاسان مجاز نیست بلکه توسط شهربانی عکسبرداری می شد و پس از تنظیم مطالب سانسور شده اگر لازم بود به روزنامه ها داده می شد. و کیست که نداند که هیچ يك از بندهای این مصوبه در زمان شاه نیز به اجرا در نمی آمد. در رژیم ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی اعدامهای دسته جمعی و بدون محاکمه تنها قانون اسلام در مقابل مخالفین است. تنها يك قاضی شرعی می تواند به تنهایی نقش تمام دستگاه قضائی را بازی کند.

ج (علل ابقا و یا الفای مجازات اعدام از نظر جامعه شناسی و جرم شناسی چگونه است؟

موضوع جامعه شناسی و جرم شناسی مجازات اعدام بیشتر در قرن بیستم رشد

یافت. توضیح مختصری در باره اجزاء سه‌گانه آن ضروری است:

اول (آثار اعدام.

دوم (اعدام و افکار عمومی.

سوم (نظریات در مورد مجازات اعدام.

اول (آثار اعدام. اگر آثار اعدام را بر پایه آمار از جرائی که منجر به صدور حکم اعدام می‌شده‌اند مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که در کشورهای مختلف پس از لغو قانون مجازات اعدام درصد مجرمینی که مجازات اعمالشان اعدام بوده است، نسبت به قبل کاهش یافته. مثلاً در کانادا در سال ۵۳، چهل و چهار حکم و در سال ۵۴ — سال لغو مجازات اعدام — بیست و هفت حکم صادر شده بودند.

در استرالیا، جنوبی و غربی از سال ۱۹۳۵ بطور متوسط در سال دو اعدام به مورد اجراء گذاشته شده است. سال ۵۸ تا ۶۳ هیچ اعدامی انجام نگرفته و این امر هیچگونه تاثیر محسوسی در منحنی جرائم نداشته است. در ایالات کئینز لند استرالیا، از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷، نسبت میان قتل و سایر جرائم در هر صد هزار نفر جمعیت ۳/۶٪ بود و از سال ۱۹۲۳، که لغو حکم اعدام در این سال قانونی شد این نسبت به ۲/۶٪ تنزل پیدا کرد. بموجب گزارش دولت اتریش پس از قانونی شدن مجدد مجازات اعدام در آن کشور (سال ۱۹۳۴) شماره جرائم رو به افزایش نهاده است. در آن تاریخ مجازات اعدام بیشتر در مورد جرائم سیاسی اعمال می‌شده، اما تجربه نشان می‌دهد که تقریباً در همه جا اجرای حکم اعدام در مورد "جرائم" سیاسی منجر به افزایش این "جرم" شده است.

در آلمان فدرال شماره قتلها در سال ۱۹۴۸ به ۵۲۱ فقره رسیده بود ولی فقط یکسال پس از لغو حکم اعدام یعنی در سال ۱۹۵۰ این رقم به ۳۰۱ فقره و در سال ۶۰ به ۳۵۵ مورد رسیده که با احتساب رشد جمعیت با قاطعیت می‌توان گفت که این ارقام بطور کلی سیر نزولی پیموده‌اند.

در انگلستان پس از سال ۱۹۵۷، که مجازات اعدام برای قاتلین از لیست مجازات‌های اعدام حذف شد بر شماره این جرم افزوده نشده است. در فنلاند از سال ۱۹۵۰ صد و سی و هفت نفر به اعدام محکوم شده بودند اما در سال ۱۹۵۹ این رقم بیش از هفتاد و نه نبوده است.

گزارش دولت نروژ حاکی از آنست که با آن که جمعیت این کشور افزایش

یافته، اما پس از سال ۱۹۷۵ از شماره محکومین اعدام دائماً کاسته شده است.

دوم (اعدام و افکار عمومی .

در آلمان فدرال نسبت آرای مردم در موافقت با مجازات اعدام در سال ۱۹۵۲، ۵۵٪ و در سال ۵۷، ۷۲٪ و در سال ۵۸، ۷۵٪ بود .

در کانادا از سال ۴۷ تا ۱۹۵۰، ۶۸٪ آراء جمع آوری شده موافق الغای مجازات اعدام بوده است . در فنلاند در سالهای ۴۴، ۵۳، ۱۹۶۱

بترتیب ۸۵٪، ۶۸٪، ۴۶٪ رای دهندگان موافق مجازات اعدام بوده اند . در سوئد ۲۷٪ موافق مجازات اعدام و ۵۵٪ مخالف آن بوده اند .

در نروژ ۱۵٪ موافق و ۷۰٪ مخالف مجازات اعدام رای داده اند .

در آیالات متحده آمریکا در سال ۱۹۵۵، ۶۸٪ مخالف مجازات اعدام بوده اند . ولی در سال ۸۵ این رقم به ۵۰٪ رسید .

سوم (نظرات موافقین و مخالفین مجازات اعدام .

۱- نظرات موافقین مجازات اعدام را می توان بطور خلاصه این چنین دسته بندی کرد :

— اجرای مجازات اعدام به جنایتکاران می فهماند که در صورت جنایت جان و زندگیشان را از دست خواهند داد . (جنبه تهدیدی)

— اجرای مجازات اعدام به مجرمین نشان میدهد که مجازاتی که شایسته آنهاست در حقشان اعمال می شود . (پرداخت کفاره در مقابل گناه، یا قصاص) .

— اجرای مجازات اعدام، دیو سیرتان اجتماعی را از میان جامعه بر خواهد داشت و جامعه را پاکیزه می کند .

— اجرای مجازات اعدام باعث می شود که مجرمین بیش از این از نعمات اجتماعی بهره مند نشوند .

— اجرای مجازات اعدام از این جهت لازم است که مجرم حتی اگر محکوم به مجازات دیگری گردد را نمی توان تربیت کرد . (جانیان ذاتا جانیند) .

۲- نظرات مخالفین اعدام چنین اند :

— با اجرای مجازات اعدام جنایتی بر جنایت قبلی افزوده ایم .

— اجرای مجازات اعدام احترام به زندگی انسانی را به مخاطره انداخته و تضمین و حراست زندگی انسانی از بین می رود .

— اجرای مجازات اعدام، انتقام اجتماعی، قصاص است که اثر پیشگیری وقوع جرم را از بین می برد.

— اجرای مجازات اعدام، چهره عدالت را کریه می کند و صحت دادرسی را متزلزل می کند و عدالت جزائی را نامطمئن می سازد. بررسی جامعه شناسی و روانشناسی قضائی، با توجه به امکان وقوع اشتباه از نظر قضائی، اعتبار رای صادره از جانب دادگاهها را مورد تردید قرار می دهد.

— اجرای مجازات اعدام محکوم را بخاطر دیگران و برای عبرت مردم قربانی می کند.

— اجرای مجازات اعدام نمی تواند در مورد پیشگیری جرائم موثر باشد و این تهدید چنانچه آمار و ارقام این موضوع را ثابت می کند، فاقد هرگونه اثر است.

— مجازات اعدام نه فقط نشان خشونت و غیر انسانی بودن مجازاتی است که با تمدن مبتنی بر اصول بشریت منافات دارد بلکه، مجازاتی است غیرقابل جبران. دلیل ضد بشری و خشن بودن آن اینست که بنا به تصدیق پزشکان حتی مدرن ترین ابزارها نیز نمی تواند مرگ آنی و بی درد ایجاد کند، یعنی اعدام خود بزرگترین شکنجه است.

— مجازات اعدام جامعه را از جستجوی وسائل برای مبارزه موثر با جرائم و طریقه های عاقلانه برای پیشگیری از جرم باز می دارد.

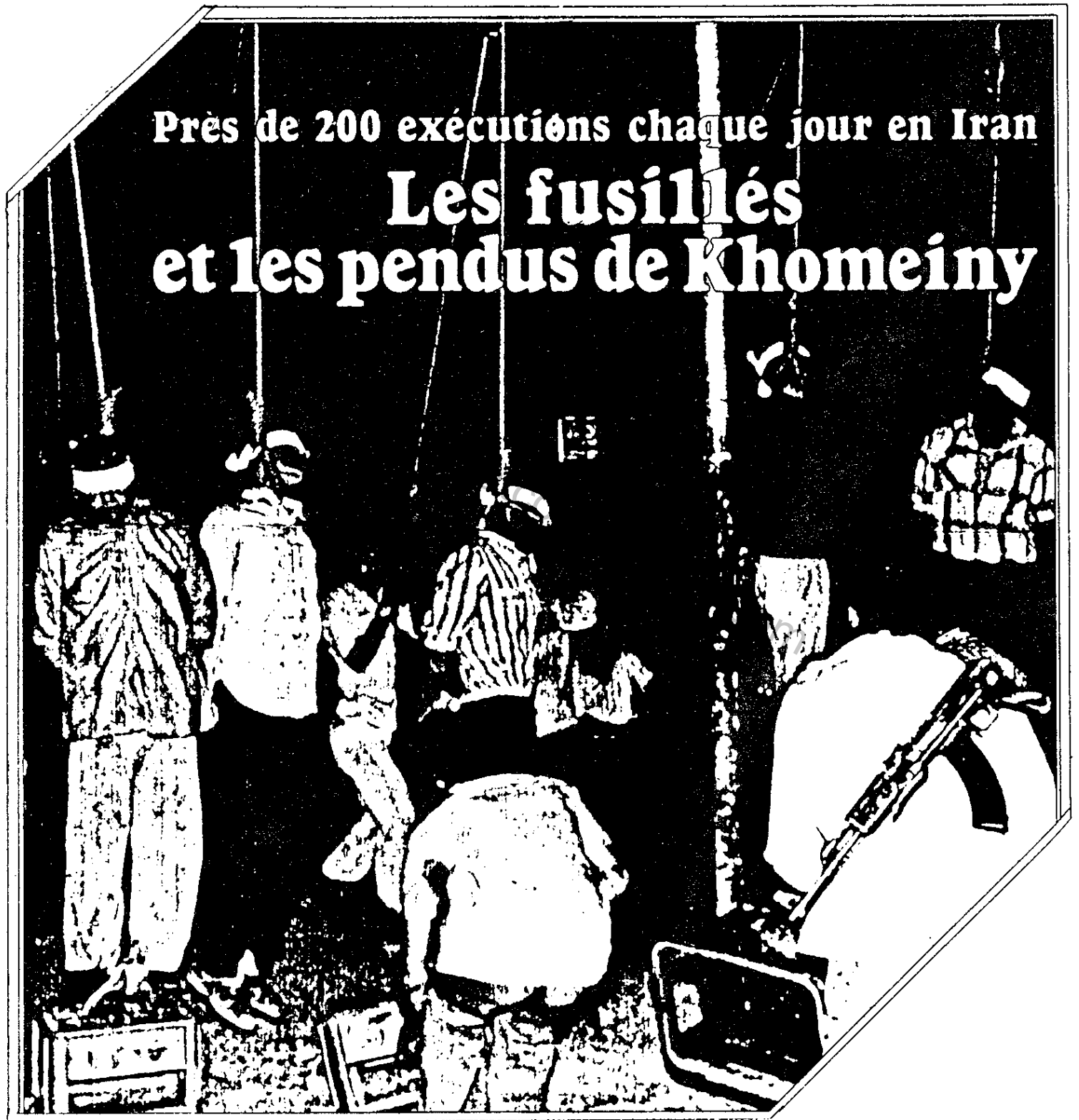
— مجازات اعدام بر روی خانواده و نزدیکان محکوم تاثیر گذارده و امکان عمل مقابل را در آنان بر می انگیزد. بعلاوه جنبه تهدیدی مجازات اعدام نه تنها موثر نبوده بلکه بر عکس امکان تمایل به جرم را می افزاید.

در آخر :

مجازات اعدام می تواند بخاطر وجود اختلافات اجتماعی و نژادی، مذهبی و سیاسی مورد سوء استفاده قرار گیرد و این امر در بیشتر کشورها هم اکنون وجود دارد.

Près de 200 exécutions chaque jour en Iran

Les fusillés et les pendus de Khomeiny



عالمی دیگر بیايد ساخت . . .

(بحثی مقدّماتی پیرامون مجازات اعدام)

○ هستی و ديعه‌ای است که انسان تنها يك بار تجربه می‌کند ، تکرار ناپذیر و عزیز . و مرگ تراژدی پایان ناپذیر و مکرری است که آدمی هیچگاه بر آن پیروزی نیافته است . در امتداد لحظه دردناك آغاز هستی تا روزسوزناك مرگ ، زندگی جاریست ، ارج گذاشتنی و ارزشمند . زندگی انسان اما ، درخلاء نمی‌روید . آدمی در شرایط ناخاسته ، سر برمی آورد ، تکوین می‌یابد ، تربیت می‌شود و کمال می‌پذیرد .

این راست است که باید در جهت برپایی زندگی انسانی برای خود و دیگران به کوشش برخیزد و این راست است که انسان در لحظاتی خود برمی‌گزیند ، اما فرصت انتخاب را زمانه و شرایط در اختیار می‌گذارد . در دنیای پر تناقض و بر بستر ضرورتی که جاریست ، گاه تصادف تعیین کننده است . آنان که آگاهانه انتخاب می‌کنند ، از شرایط می‌گیرند و آنان که در جامعه‌ای بیمار مستحیل می‌شوند ، قربانیانی‌اند که توان و فرصت گریختن از شرایط را نیافته‌اند . پیچ و مهره‌ای در خدمت جهان موجود و یا جنایتکاری که در شکلی دیگر قربانی می‌شود . در جهان مسخ شدگی ، جانیان نیز مسخ شدگان و قربانیانی بیش نیستند .

در خاکستر ، گل سرخ نمی‌روید و از این رو اگر چیزی شایسته نابودی است ، شرایط نابسامانی است که قربانیان را می‌زاید ، این خاکستر زمانه نابهنجار است که باید بر باد رود .

○ مجازات مرگ در جهان ما تنها جنایتکاران را تجویز نمی‌شود ، حیطة‌ای بسیار وسیع‌تر می‌یابد . آنانکه دگرگون می‌اندیشند ، آنان که

طغیان می کنند ، آنان که حاکمان را مزاحمند و ... پاسداران نظم کهن را این شایسته است :

”نفی هستی دیگران تا زندگیشان تداوم پیدا کند . شکار قربانیان تا قربانی کنندگان به حیات ادامه دهند و مرگ شورشگران تا منادیان روابطی نابخردانه بر اریکه قدرت تکیه زنند . اینان را این شایسته است . لیک آنان که آوازگر دنیایی دیگرند . جهانسی در همه ابعاد دیگرگون را آواز می کنند .“

و اینک در گذر از دوران سیاه جمهوری اسلامی ، در بحبوحه مرگ و کشتار ، ندای آوازی دیگر ، معنایی ویژه پیدا می کند و چپ با آواز این معناست که می تواند منادی دنیایی دیگر باشد .

تبلیغ جهانی که در آن قربانیان و جلادان جا عوض نمی کنند .
راویان جهانی انسانی باید از این رو بر مرگ تفکری شهادت دهند ، که تنها مرگ را لایق است . نگاهی مختصر اما عمیق تر به چرایی های چنین تفکری شاید گامی در این جهت باشد . چه زندگی مجموعه مرگها و رستاخیزهاست .

○ فرایند حرکت بسوی وحدت انسان با انسان فرایندی است طولانی و دردناک . آرزویی دور ، برخاسته از گذشته ای دردناک . در گذرگاه تاریخ جوی خون جاریست ، نگاهی گذرا به این گذرگاه اثبات روشن این مدعاست . تاریخ ازدهای پند آموزی است ، راست که معبر تجربه هاست ، لیک آتشش دهانش به بها و بهانه تجربه ، بسیار سوزانده است . تاریخ ، اما ، مقوله ای خارج از انسان نیست ، انبوه متراکم انسانهاست و از این رو انسان است که هم سوزانده و هم سوزانده شده است . در ساده ترین تعریف انسان در چارچوب روابطی خارج از اراده اش محصور است و تغییر او در عمومی ترین معنا به معنای تغییر روابط او ، و از این رو همواره به تغییر می اندیشد و به تولد دنیایی دیگر دل می بندد که تغییر روابط در طول تاریخ هرگز به معنای برپایی جهانی کیفیتا متفاوت نبوده است .

○ تناقض ذات جامعه ای طبقاتی است و انسان چنین جامعه ای در چنبره این تناقض اسیر . بیان این تناقض در ویژگیها و واکنش های انسان بطرق و از زوایای مختلف متبلور می شود . به عبارت دیگر منش ها ، ویژگیها و

عکس العمل‌های او در ارتباط با محیط اطرافش تاثیر از روابطی نابخردانه می‌پذیرد. و از این جهت انسان جامعه طبقاتی مجموعه‌ای از ویژگیهای بیمارگونه را با خود حمل می‌کند.

عمومی‌ترین واکنش انسان در چنبره این تناقض ایجاد سپری دفاعی در مقابل خویشستن و برای حفظ خود است، تلاشی در جهت عدم نابودی. طبیعی است که با توجه به موقعیت متفاوت انسان‌ها در پلکان اجتماعی این واکنش محدوده‌های مختلف پیدا می‌کند. لیک خاستگاه این واکنش در جهان کنونی خود می‌تواند مولد خصوصیت بیمارگونه دیگری باشد.

اضطراب! ترس روانی، که همه گاه جان را می‌آزارد. ترس از دست دادن موقعیت در سلسله مراتب اجتماعی، ترس از فقر، ترس مورد خیانت قرار گرفتن، ترس از آینده، ترس نادیده گرفته شدن و...

لیک ایجاد سپری دفاعی در مقابل خویش و در هراس از محیط اطراف در منش‌ها و عکس العمل‌های انسان به یک شکل، بازتاب نمی‌یابد. و با توجه به ویژگیهای خاص خانوادگی و تربیتی، اشکال مختلف می‌پذیرد.

فردگرایی، پناه بردن به خویش و میل به انزوا، بیان این هراس به دفاع از خویش در مقابل محیط اجتماعی است. تسلیم، تن سپردن به قدرت و میل به مرجع، نشانه این هراس و دفاع است. تلاش در جهت کسب قدرت فردی نیز تبلور این ویژگی است و خشونت بیان دیگر آن.

آنکس که خشونت می‌کند، یا توسط این خشونت بدنبال کسب قدرت است و یا سعی در حفظ آن می‌کند، در هر دو صورت، خشونت بیان هراس میل به حفظ خود و نشان از واکنشی بیمارگونه برای درمان ضعف‌های درون است. آنکس که در رابطه‌ای دوجانبه اعمال خشونت می‌کند و یا آنکس که حیطة محیطی بسیار بزرگتر دست به خشونت می‌زند، هر دو از خصوصیات یکسان رنج می‌برند، و واکنش‌شان بازتاب روابطی بیمار در وجود و در مواجهه با پیرامون است.

به یک کلام، خشونت نشانه هراس از محیط اطراف، میل به حفظ خود و بیان حقارت انباشته شده در درون است. خشونت ویژگی انسان نا آگاه جامعه طبقاتی است. خشونت یک بیماری است.

زمانی پرومته گفت: "اندیشه اساس پیروزی است." این سخن تنها



بیان شاعرانه‌ای از اسطوره‌ها نیست. پیروزی انسان بویژه در جهان سرمایه‌داری، که شرایط مادی برای این پیروزی در اختیار گرفته است، باید بر اندیشه و آگاهی متکی باشد. پیروزی انسان بمعنای تحقق آرزوهای تاریخی او، به معنای تولد جهانی کیفیتا دگرگون و بمعنای تولد روابطی که قادر به کشف و به تخت نشاندن همه خصوصیات انسانی است. بدون آگاهی به تمامی فجایع جهان سرمایه‌داری و بدون شناخت جهانی عاری از این فجایع ترسیم چشم اندازی برای پیروزی انسان میسر نیست.

اعتقاد به معنای نوع دیگری از زندگی در منش‌ها، شیوه‌ها و مکانیسم‌های عملکرد، در نظف‌های ترین و عمومی‌ترین روابط و در نوع برخورد با محیط اطراف، برای ایجاد محیطی انسانی معنای این آگاهی است. انسان در این معنای آگاهانه، در شیوه‌ها، منش‌ها و عملکرد چه در قامت فرد، چه در قامت جمع، تشکل و یا طبقه برخوردی دیگر با جهان دارد. برخوردی که با شیوه‌ها، منش‌ها و مکانیسم جهان کنونی سنخیتی ندارد. طبیعتا این انسان و یا تجمع، طبقه و تشکل، موجودی ایستا نیست. در پراتیک اجتماعی درگیر است و از این رو در جهان تناقض مند کنونی و برای تغییر جهان غیر انسانی یک سر تضاد می‌ایستد و به کار برد قهر مجبور است.

○ در یک تعریف کلی، قهر طبقاتی مابین است که جامعه نوین را از بطن جامعه کهن می‌زایاند. قهر شیوه اجتناب ناپذیر و مجبوری همچون وسیله‌ای برای ایجاد جهانی دیگر است. قهر انگیزه شخصی ندارد و از منش‌ها و ویژگی‌های بیمارگونه بر نمی‌خیزد و از این رو خشمی آگاهانه است. قهر پدیده‌ای هدفمند است. انسان آگاه در سر راه ساختن جهانی دیگر قصاص نمی‌کند، انتقام هم نمی‌گیرد، راه‌گشایی می‌کند. قهر علی‌رغم میل او وسیله‌ای است برای به قدرت رساندن همه شیوه‌های دگرگون.

در نخستین دگرگونی آگاهانه، در طول حیات انسان و در آستانه سوسیالیسم، انسان آگاه صرفا هنگامی قهر را بکار می‌برد، که بجز آن راه دیگری در مقابل نداشته باشد. اما، حتی در همان لحظه هم می‌کوشد - و این کوشش را آگاهانه و در صور مختلف نشان می‌دهد - که این قهر از مفهوم تاریخی طبقاتی خود خارج نشده و بُعدی ضد انسانی به خود نگیرد. انسان آگاه هنگامی که قهر بکار می‌برد سرشار از دلسوزی انسانی نسبت به

آنهايي است که قهر در موردشان بکار می‌رود .
 در این معنا قهر می‌تواند ابزاری باشد برای ساختن روابطی که در آن
 خشونت از میان می‌رود . قهر بخاطر نقض خویش‌بکار می‌رود ، در بُعدی
 اجتماعی و با انگیزه‌ای آگاهانه . بنابر این قهر طبقاتی با اعمال خشونت در
 قدرت سیاسی تفاوتی بنیادین دارد . اولی آگاهانه و دومی کور است .
 اولی ناشی از کوشش مستقیم و جمعی انسان‌های در بند برای ساختن
 جهانی نو است . در این معنا ست که "اعدام" نه از قهر که از خشونت ما یه
 می‌گیرد و دومی بازتاب روابطی غیر انسانی و نشانه میل به حفظ شیوه‌ها و
 منش‌های جامعه موجود است .

مارکس در سال ۱۸۵۳ نوشت:

"مجازات عموماً بعنوان وسیله‌ای جهت اصلاح یا ارعاب مورد
 پشتیبانی قرار گرفته است . اما چه کسی حق دارد مرا بمنظور اصلاح
 کردن یا مرعوب کردن دیگران مجازات کند ؟"

نخستین پیام مارکس در مورد اعدام بسیار گویاست: هیچکس حق ندارد
 انسانی را بخاطر متنبه ساختن انسان‌های دیگر اعدام کند . حتی اگر این
 فرض واژگونه در ذهن وجود داشته باشد که اعدام قادر به اصلاح مجرمین
 است ، اما مارکس در سطر بعد نوشته خود ابطال این فرض واژگونه را نیز
 اعلام می‌کند . او می‌نویسد :

"بعلاوه چیزی مثال آمار وجود دارد و تاریخ ، و هر دو به
 کاملترین وجهی ثابت می‌کنند که جهان از زمان قابیل در نتیجه
 مجازات نه اصلاح شده است و نه مرعوب ."

مجازات اعدام در طول تاریخ هرگز در جهت نفی بیماری‌های اجتماعی کارگر
 نبوده است . به معنای دیگر این سخن مارکس نشان از آن دارد که
 جامعه‌ای که به ریشه‌ها نمی‌پردازد و هنوز شیوه اعدام را برای حل بخشی از
 مشکلات اجتماعی برمی‌گزیند ، خود بیمار است . مارکس این سخن را با
 صدای رسا بیان می‌کند :

"اما این چه نوع جامعه‌ایست که وسیله بهتری برای دفاع از خود
 جز جلاد نمی‌شناسد و . . . خشونت خود را به عنوان قانون
 ابدی اعلام می‌کند ؟"

جامعه‌ای که خشونت را برمی‌گزیند رقت‌انگیز است. جامعه‌ای که در صورت عدم پناه به جلاد نابود می‌شود شایسته نابودی است. مارکس راست می‌گوید، خشونت امری طبیعی نیست. آنکس که خشونت را طبیعت انسانی می‌پندارد قیاس به نفس می‌کند. ویژگی‌های انسانی مجازات نمی‌شود، تربیت می‌گردند.

"آیا آدمی خود را گول نمی‌زند، وقتی که بجای فردی با انگیزه‌های واقعی، با روابط اجتماعی بسیاری که او را تحت فشار گذاشته‌اند، انتزاع "اراده آزاد"، یکی از خصوصیت‌های انسانی را به جای خود انسان قرار می‌دهد؟ این نظریه که مجازات را نتیجه اراده خود جانی می‌بیند، تنها بیان اصطلاح متافیزیکی همسانان "JUS TALIONIS" است: چشم در برابر چشم، دندان در مقابل دندان، خون در مقابل خون..."

مارکس اینجا نیز با هگل وداع می‌کند، اراده آزاد نباید جایگزین شرایط اجتماعی شود. این شرایط است که باید تغییر کند. جامعه با هر خصلت و ماهیتی در صورت دست زدن به خشونت قابل دفاع نیست. ماهیت‌های متفاوت، شیوه‌های یکسان برخورد به پدیده‌ها را توجیه نمی‌کند. ماهیت‌های متفاوت باید شیوه‌های متفاوت نیز برگزینند. قصاص باید رخت بربندد. نه از آنرو که در احادیث و آیات مذهبی به آن اشاره شده است بلکه از آن جهت که بیان اجتماعی رقت‌انگیز و غیر انسانی است.

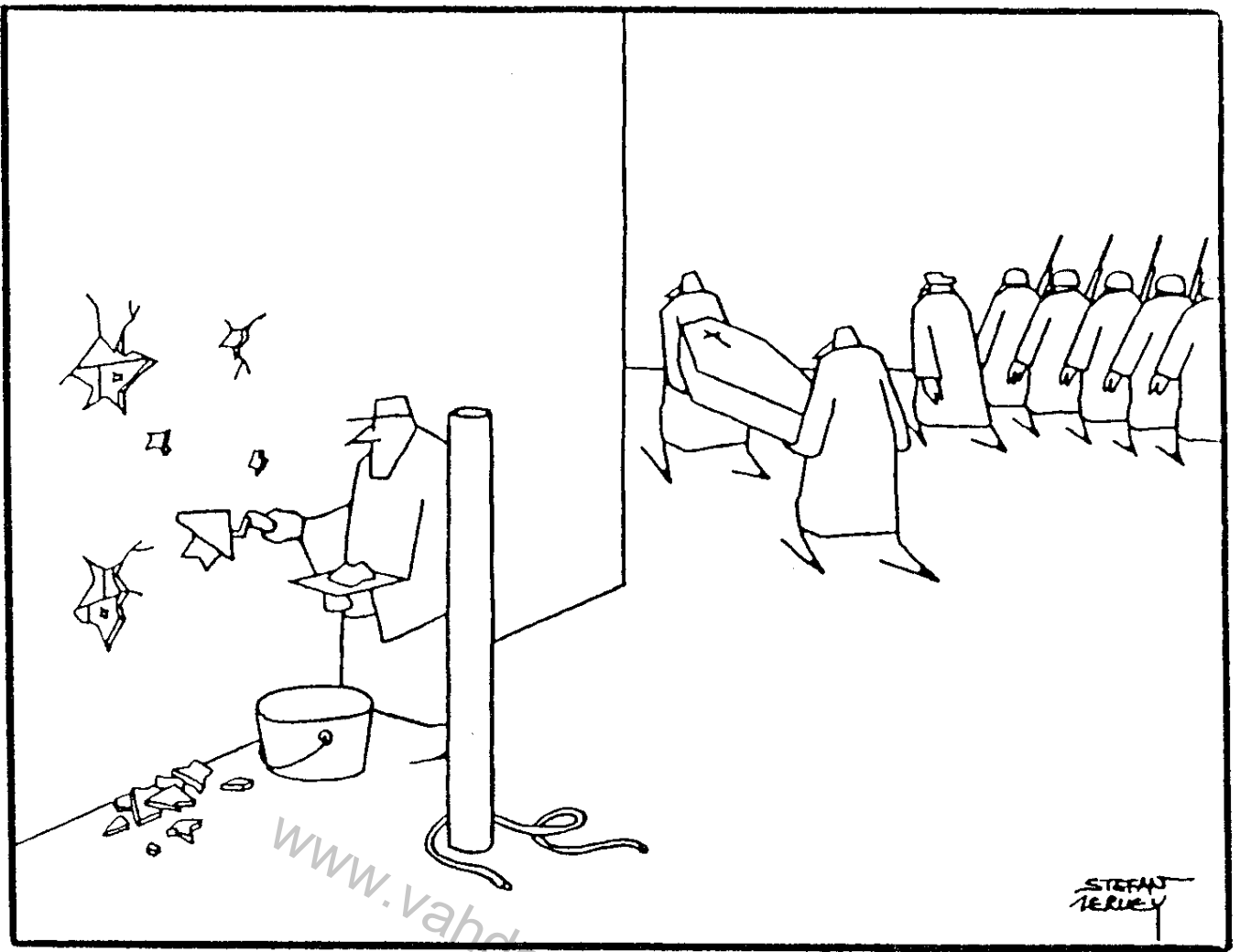
○ کوتاه سخن آنکه برای ساخت جهانی انسانی، باید شیوه‌ها و منش‌هایی متغایر با جامعه بیمار را انتخاب کرد و اگر اعدام نشانه واکنش جامعه بیمار در مقابل بیماری است و اگر آگاهی معنای ایمان به تغییر شیوه‌هایی است که انسان به آن کینه می‌ورزد. و اگر خشونت بروز و تبلور بیماری در جان است، کمونیستها بعنوان عاشقان انسان و بعنوان جستجوگران روابطی دیگر چه امروز و چه فردا به خشونت کینه می‌ورزند و جان خویش را ودیعه‌ای در راه تحقق جهانی عاری از خشونت می‌کنند. کمونیستها اگر گلوله‌های سربی را بر سینه تاب می‌آورند، آرزوی چشم در برابر چشم را در سر نمی‌پرورانند. آرزوی مرگ جوخه‌های تیرباران در هر کسوت را در سینه ندارند. کمونیستها چه امروز و چه فردا در قدرت باید لغو مجازات اعدام بـ

عنوان غیر انسانی ترین شیوه ممکن را فریاد کنند . هنگامی که در بسیاری از جوامع بورژوائی نیز به تکاپو و همت مردم خویش مجازات اعدام را لغو کردند، کمونیست‌ها به ترسیم جامعه‌ای رقت انگیز نخواهند پرداخت .

و چنین است که فریاد لغو مجازات اعدام گامی در جهت تغییر منش‌ها و بینش‌ها برای ساختن جهانی است که وسیلهٔ دفاع از خویش را در جلا نیابد . فریاد لغو مجازات اعدام، فریاد عاشقان مهربانی است . آنان که جبر نامهربانی با دشمنان طبقاتی خویش را نیز افسوس می‌خورند آنانکه سوسیالیسم را جستجوی انسانیت اجتماعی شده می‌پندارند و آنانکه بدنبال قد برافراشتن این آرزو گام بر می‌دارند که :

”عالمی دیگر باید ساخت از نو آدمی“

ف . سهراب



باپیروی ز قرآن / بگفته خمینی / جهان را / سراسر / مسلمان / می‌کنیم



چرا با رژیم جمهوری اسلامی مخالفیم و ... *

سؤال است به ظاهر بسیار ساده با جوابی به همان سادگی . چرا که اگر همه جنایات رژیم از ترکمن صحرا گرفته تا کردستان و از آذربایجان گرفته تا بلوچستان و خوزستان را نادیده بگیریم - که نمی توانیم بگیریم - تنها ریختن خون عزیزانی همچون سعید سلطانپور و شکرالله پاک نژاد و ... کافی بود تا مخالف آشتی ناپذیر این رژیم باشیم . ولی زمانیکه این سؤال بایں شکل طرح شد ، تنها پرداختن به این ظاهر ساده سؤال مد نظر نبود ، چه جواب از قبل روشن بوده و احتیاجی به دامن زدن به بحث و برگزاری سمینار نداشتیم . بنابر این در اینجا می خواهیم به عمق مسئله توجه کنیم ، دیدگاههای خود را به محك قضاوت گذاشته و به توصیف جوهر اصلی تفکرمان بپردازیم . و در این میانه اگر همخوانیهایی در نظرات وجود داشت در مادیات بخشیدن به آن ضمن يك حرکت مبارزاتی در جهت ایجاد جامعه ای انسانی کوشا باشیم .

مخالفت ما با رژیم اسلامی حاکم بر ایران از سه پایه اساسی انجام می گیرد :

یکم از پایه دفاع از موجودیت ، حیثیت و شرف موجودی تاریخی بنام انسان . ما به انسانی ایمان داریم که سازنده خویش و تاریخ خویش است . مسئله ما انسانی است که در طول نبرد تاریخی اش برای دستیابی به کمال یعنی وحدت با هم نوع خویش و طبیعت هنوز از پای ننشسته است . ما از انسان بعنوان شخصیتی مستقل صحبت می کنیم که برای رهایی از اجبارهای معنوی و اقتصادی و در جهت تحقق کامل فردیت خویش در سامانه يك زندگی و حرکت جمعی ، هدف رسیدن به جامعه ای انسانی را پیش رود .

باور به چنین انسانی، باور به قابلیت‌ها و ارزش‌های بوجود آورده در طول موجودیت تاریخی‌اش، پیش شرط حرکت و مبارزه اجتماعی ماست. در مقابل رژیم جمهوری اسلامی شمشیر دو سر را از نیام بربریت بیرون کشیده تا به خیال خود اثر هرچه انسان و انسانیت است از روی زمین پاک کند. برای رژیم نه تنها نابودی هزاران هزار افراد جامعه در جبهه‌های جنگ و جوخه‌های اعدام مسئله‌ای نیست حتی "نعمت الهی" هم هست بلکه او می‌خواهد شخصیت و حیثیت تاریخی انسان را خرد کند. انسانها عناصر گله‌ای هستند که با نی لبك فقيه گله‌بان باید سر به زیر بیاندازند و به چرای جیره علف خود مشغول باشند.

رژیم اسلامی وعده سعادت و خوشبختی، خنده و ترانه را برای دنیای دیگر می‌دهد که نهرهای عسل در آن روانند و حوریان بهشتی مومنیان را نوازش می‌کنند! پس باید در این دنیا بالهای خفاش مرگ هرچه سیاه‌تر و وسیع‌تر بر زندگی آدمیان سایه گسترد و زندگی هر لحظه به جوخه‌های اعدام سپرده شود.

خلاصه کنیم ما انسانگرا و پیام‌آور زندگی هستیم، جمهوری اسلامی دشمن انسان و پیام‌آور مرگ است. دوم از پایه دفاع از آزادی و حقوق دمکراتیک: برای چپ مستقل ایران آزادی وسیله نیست که گویا می‌خواهد توسط آن به "اهداف عالیه" دست یابد و زمانیکه به قدرت رسید آزادی را هم در مسلخ اهداف عالیه قربانی کند. برای چپ مستقل ایران آزادی اصل اساسی هدفی است که برای رسیدن به آن مبارزه می‌کند. انسانی که می‌خواهد وظیفه تاریخی عظیم یعنی غلبه بر موانع اجتماعی عبور از "پیش تاریخ انسان" و قدم گذاشتن به جامعه انسانی را انجام دهد باید از همه بندهائی که مانع شکوفائی فردی و تحول اجتماعی هستند آزاد باشد. کسانی که سوسیالیسم را بدون آزادی‌های سیاسی می‌خواهند، کسانی که سوسیالیسمشان با دیکتاتوری سلطنتی و جمهوری اسلامی تنها این تفاوت را دارد که نمایندگان طبقه کارگر در قدرت هستند، کسانی که در سوسیالیسمشان اعدام و سانسور و تفتیش عقاید در دستور روز است نشان می‌دهند که "سوسیالیسمشان" با دنیای انسان گرا و شکوفائی که مارکسیسم از آن صحبت می‌کند هیچ گونه قرابتی ندارد. سوسیالیسم بدون آزادی قبرستانی است که بقول نشریه رهائی مردگانش برای فرار از آن

اقدام بخود کشی خواهند کرد .

با توجه به نکات فوق و با توجه به جایگاهی که احترام به آزادی در سامانه تفکری ما دارد بسیار مسلم می‌نماید که با رژیم آزادی‌کشی که موجودیتش توهین به آزادی است با رژیم ددمنشی که هر قدمش لگد مال کردن حقوق دمکراتیک است مخالف باشیم .

سوم از دیدگاه چپ : عدای از متفکرین لیبرال بورژوازی کوشش می‌کنند نقد مارکسیستها به حقوق بشر را در همان قالبی بریزند که دشمنی توتالیتاریستها ، فاشیستها و غیره با حقوق بشر در آن جوش می‌خورد . و متأسفانه هستند با اصطلاح مارکسیست‌هایی که با گفتار و کردار خود به هیزم این آتش می‌افزایند . این کوشش برای موثر بودن مجبور است دو واقعیت را مخدوش کند .

اول این واقعیت را که مارکسیست‌های واقعی همانطور که زندگی خود مارکس نشان می‌دهد ، همیشه پیشقراول مبارزه برای آزادی و در جهت کسب آزادیهای سیاسی بوده‌اند . در این باره سخن بسیار می‌توان گفت . در اینجا تنها به نقل يك عبارت از مارکس اکتفا می‌کنیم . مارکس می‌نویسد :

”بدون آزادی مطبوعات ، آزادیهای دیگر توهم است . . . هر يك از وجوه آزادی شرط وجود سایر آزادیهاست و اگر آزادی در يك مورد زیر سؤال رود ، آزادی در کل نفی می‌شود . . . آنوقت است که آزادی استثناء است و نبود آزادی قاعده ” .

(مباحثات در باره آزادی مطبوعات)

مارکس بکرات این رهنمود اساسی را در رابطه با سایر آزادیها نیز تاکید می‌کند .

دوم مخدوش کردن واقعیت نقد مارکسیستی که در حقیقت نقد ریشه‌ای مناسبات سرمایه‌داری است .

اگر جمله اول بیانیه حقوق بشر که می‌گوید همه انسانها آزاد متولد شده‌اند به نسبت زمانی که اگر کودکی در خانواده برده‌ای متولد می‌شود آتوماتیک وار برده بود قد می‌تاریخی به جلو است ، ولی بیان واقعیت دنیای سرمایه‌داری نیست . اگر دنیای سرمایه‌داری امروز را يك پدیده واحد جهانی بدانیم که وجود کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر لازم و ملزوم و بخشه‌ای مختلف این پیکره واحد هستند ، و اگر اطلاع داشته باشیم که هر روز قطب

ثروتمند ، ثروتمند تر و قطب فقیر ، فقیرتر می شود ، و اگر بدانیم که روزانه ده ها هزار کودک در این جهان سرمایه داری از گرسنگی می میرند آنوقت بایست اذعان کنیم که کودک سیاه پوستی که در اردوگاه گرسنگان در ساحل عاج متولد می شود ، آزاد نیست . بندهای شرایط مادی و اجتماعی که والدین کودک را به اردوگاه کشانده از همان اولین ضربان زندگی دست و پای کودک را نیز بسته اند .

اگر بند ۷ بیانیه حقوق بشر که می گوید همه انسانها در مقابل قانون برابر هستند ، به نسبت زمانی که بخش های کوچکی از جامعه و یا مردان از مزایای استفاده از قانون و حقوق قانونی بهره مند بودند قدمی به جلوسست . ولی باز این واقعیت را بیان نمی کند که برابری افراد در مقابل قانون زمانی معنای واقعی پیدا می کند که این افراد در موقعیت اجتماعی برابر باشند . برای کسی که خواندن و نوشتن نمی داند و در موقعیتی هم نیست که امکان آموختن داشته باشد ، قانون آزادی مطبوعات حرف نامفهومی بیش نیست . و بلاخره زمانی که حق مالکیت خصوصی برسمیت شناخته می شود ، به جاودانی شدن تناسب غیر انسانی موجود بین افراد جامعه بشری ، به جاودانی شدن مناسبات طبقاتی و استثمار فرد از فرد و در یک کلام به جاودانی شدن مناسبات سرمایه داری صحنه گذاشته می شود .

با توجه به نکات فوق نقد مارکسیستی دموکراسی بورژوائی به معنای نفی دموکراسی نیست بلکه نقد مثبت به آن برای چیره شدن بر مناسبات سرمایه داری و برداشتن این مانع تاریخی شکوفائی بشریت می باشد . این نقد از زاویه مخالفت با آزادیها و حقوق دموکراتیک انجام نمی گیرد ، بلکه می خواهد کمبود اساسی دموکراسی بورژوائی یعنی نبود موقعیت اجتماعی برابر افراد ، به عبارت دیگر عدم موقعیت برابر افراد در جایگاه تولید ، که این دموکراسی قادر به رفع آن نیست را روشن کند . و طبیعی است که این زاویه نقد خوشایند متفکرین مذکور نباشد و برای نجات سرمایه داری به وارونه جلوه دادن نقد مارکسیستها بپردازند .

ممکن است این سؤال پیش بیاید که توضیحات بالا به بحث چه ربطی دارد و اصلا حقوق بشر و دموکراسی کجا و رژیم جمهوری اسلامی کجا . اینکه حقوق بشر کجا و رژیم جمهوری اسلامی کجا را در صفحات پیشین توضیح داده ایم . در این قسمت می خواستیم زاویه مخالفتمان را با رژیم از زاویه

مخالفت با اساس مناسبات استثمار گرایانه سرمایه داری نشان بدهیم. در باره اینکه رژیم جمهوری اسلامی با ولایت فقیه و معیارهای قرون وسطائیش چقدر با معیارهای يك جامعه سرمایه داری خوانائی دارد، میتوان صحبت بسیار کرد و میتوان اختلاف نظر داشت. ولی در نکته‌ای که فکر می‌کنم اختلاف نظری وجود نداشته باشد اینست که جامعه امروز ایران جامعه‌ای استوار بر نظام طبقاتی سرمایه داری و حاکمیت مناسبات مالکیت و تولید سرمایه دارانه و استثمار فرد از فرد می‌باشد، و رژیم جمهوری اسلامی با همه اعمال ماقبل سرمایه داریش حافظ این نظام است. مخالفت چپ با این رژیم بر عکس نیروهای اجتماعی دیگر از زاویه نقد سرمایه داری نیز انجام می‌گیرد.

نویسنده : ك

www.vahdatcommunisti.com

*- این نوشته بخش اولیه مقاله‌ای است که دو سال پیش در سمیناری در شهر ماینس (آلمان غربی) از سوی یکی از رفقای هوادار قرائت شد، و اینک با اندکی ویرایش در این دفتر بچاپ می‌رسد.



مجازات اعدام

(ترجمه نوشته‌ای از کارل مارکس)

(نیویورک دیلی تریبون)

شماره ۳۶۹۵ - ۱۸ فوریه ۱۸۵۳)

لندن ، جمعه ۲۸ ژانویه ۱۸۵۳

روزنامه "تایمز" مورخ ۲۵ ژانویه در مقاله‌ای تحت عنوان "آما توره‌های حرفه جلادی*" ملاحظات زیر را درج می‌کند:

"اغلب دیده شده است، که در کشور ما هر اعدامی که در ملا عام انجام می‌گیرد يك سری خودکشی‌ها و تصادف‌های مرگبار از طریق حلق آویز شدن را بدنبال دارد. آشکارا تحت تاثیر بسیار شدیدی که اعدام يك جانی معروف بر روی احساسات نارس و بیمارگونه برجای می‌گذارد."

از موارد مختلفی که "تایمز" برای نمایان کردن این ادعا بدست می‌دهد، يك مورد مربوط به دیوانه‌ایست در شفیلد که پس از گفتگو با دیوانه دیگری در باره اعدام فردی بنام باربور، با حلق آویز کردن خود، به زندگی خویش پایان می‌بخشد. مورد دوم مربوط به يك پسر ۱۴ ساله است، که او نیز خود را حلق آویز می‌کند.

يك انسان عاقل بسختی حدس خواهد زد، که طرح این موارد در خدمت کدام دکترین انجام می‌گیرد، چرا که در اینجا مسئله غیر از تمجید مستقیم جلاد و ستایش مجازات اعدام بعنوان وسیله نهائی جامعه مطرح نیست. و آنهم در سر مقاله "روزنامه پیشرو".

روزنامه "MORNING ADVERTISER" منطق خونبار "تایمز" و

جانبداری او از جلاد را بشدت مورد انتقاد قرار داده و انتقاد درست خود را با ارائه آمار جالب توجه زیر ، مربوط به ۲۳ روز از سال ۱۸۴۹ به پایان می‌رساند :

نام اعدام شدگان	تاریخ	قتل ها و خودکشی ها
میلان	۲۰ مارس	هانا ساندلس ۲۲ مارس
پولی	۲۰ مارس	ام . ج . نیوتون ۲۲ مارس
اسمیت	۲۷ مارس	ج . گ . کلسون ۲۷ مارس
هاو	۳۱ مارس	+ ۴ مورد قتل در لیورپول قتل و خودکشی در لستر ۲ آوریل ، قتل بر اثر مسمومیت در شب ۷ آوریل ۱۰ بایلی ۸ آوریل
لندیک	۹ آوریل	ج . وارد . مادرش را بقتل می‌رساند ۱۳ آوریل
ساراتوماس	۱۳ آوریل	دوکسی . پدرش را بقتل می‌رساند ۱۴ آوریل . یاردلی ۱۴ آوریل . ج . بارلی . دو فرزند خود را بقتل رسانیده و خودکشی می‌کند ۱۷ آوریل .
ج . گریفیث	۱۸ آوریل	چارلز اورتون ۱۸ آوریل
ج . راش	۲۱ آوریل	دانیل هولمستون ۲ مه

روزنامه " تایمز " خود مجبور به اذعان است که این جدول نه تنها آمار خودکشی ها ، بلکه جنایات سخیفی را نشان می‌دهد که همیشه بلافاصله بعد از اعدام جانیان اتفاق می‌افتند . شگفت آور است که مقاله مذکور حتی يك استدلال هم برای تئوری وحشیانه‌ای که در آن تبلیغ می‌شود ، ارائه نمی‌دهد . اگر غیر ممکن نباشد ، در واقع بسیار دشوار است ، اصلی بنا گردد ، که در نظر

باشد با آن برحق بودن و مفید بودن مجازات اعدام در جامعه‌ای که به متمدن بودن خود میبالد، اثبات گردد.

معمولا مجازات بعنوان وسیله‌ای جهت اصلاح یا ارعاب مورد پشتیبانی قرار گرفته است. اما چه کسی حق دارد مرا به منظور اصلاح کردن یا مرعوب کردن دیگران مجازات کند؟ و بعلاوه چیزی مثل آمار وجود دارد، و تاریخ، و هر دو به کاملترین وجهی ثابت می‌کنند که جهان از زمان قابیل در نتیجه مجازات نه اصلاح شده و نه مرعوب. کاملاً برعکس. از نظر موضع حقوق مجرد تنها يك تئوری مجازات وجود دارد، که شان انسانی را بطور مجرد برسمیت می‌شناسد، و آن تئوری کانت است، بویژه در فرمول بندی خشکی که هگل از آن ارائه می‌دهد. او می‌گوید: "مجازات حق جنایتکار است. مجازات عملی است ناشی از اراده خود او، جنایتکار تجاوز به حق را، بعنوان حق خود اعلام می‌کند. جنایت او نفی حق است. مجازات نفی این نفی است و در نتیجه اثبات حقی که خود جانی آنرا برانگیخته و برخورد تحمیل کرده است."

بدون شك قاعده طرح شده نکته گیرائی در خود دارد، چرا که هگل، بجای اینکه جانی را بعنوان يك موجود صرف، و برده دستگاه قضائی در نظر بگیرد، او را تا درجه يك موجود آزاد ارتقاء می‌دهد که سرنوشت خویش را خود تعیین می‌کند. با این همه اگر کمی دقیق تر نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که در اینجا ایده آلیسم آلمانی، مانند سایر موارد، قوانین جامعه موجود را با استدلالات مافوق تصور مورد تأیید قرار می‌دهد.

آیا آدمی خود را گول نمی‌زند، و وقتی که بجای فردی با انگیزه‌های واقعی، با روابط اجتماعی بسیاری که او را تحت فشار گذاشته‌اند، انتزاع "اراده آزاد"، یکی از خصوصیت‌های انسانی را بجای خود انسان قرار می‌دهد؟ این نظریه که مجازات را نتیجه اراده خود جانی می‌بیند، تنها بیان متافیزیکی همان "JUS TALIONIS" (قانون قصاص) است: چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، خون در مقابل خون. اگر ما واضح صحبت کرده و از شرح و تفسیرها اجتناب کنیم، مجازات چیز دیگری غیر از وسیله دفاعی برای جامعه در برابر نقض موجودیتش نیست، حال محتوای آن هر چه می‌خواهد باشد.

اما این چه نوع جامعه‌ایست که برای دفاع از خود وسیله بهتری جز جلا د نمی‌شناسد و از طریق "روزنامه پیشرو جهان" خشونت خود را بعنوان قانون

ابدی اعلام می‌کند ؟

آ. کتله (A. QUETELET) در اثر عالمانه و ارزشمند خود " انسان و قابلیت هایش " می‌گوید :

" جهت اداره زندانها ، بازداشتگاهها و چوبه‌های دار . . . بودجه‌ای با نظم وحشتناکی اختصاص یافته . . . ما می‌توانیم پیش بینی کنیم که چه تعداد افرادی دست‌های خود را به خون هموعانشان آلوده خواهند کرد ، چه تعدادی جعل‌کننده و چند تن با زهر آدم خواهند کشت ، تقریباً به همان گونه‌ای که می‌توان تعداد زاد و ولد و مرگ و میرها را پیش بینی کرد . "

کتله در يك حساب احتمالات در مورد جنایات ، که در ژانویه ۱۸۲۹ منتشر نمود ، با اطمینان حیرت‌انگیزی نه تنها تعداد ، بلکه انواع مختلف جنایتها را پیش بینی کرد ، که سال ۱۸۳۰ در فرانسه بوقوع پیوستند . این نکته را که نه موسسات سیاسی ویژه يك کشور ، بلکه شرایط اساسی جامعه مدرن بورژوازی در کل هستند ، که میانگینی از جنایات را در میان بخش معینی از جامعه باعث می‌شوند . جدول زیر ، که کتله برای سالهای ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۴ عرضه کرده ، نشان می‌دهد :

سن	فیلا دلفیا	فرانسه
زیر ۲۱ سال	۱۹	۱۹
۲۱ تا ۳۰ سال	۴۴	۳۵
۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۲۳
بالای ۴۰ سال	۱۴	۲۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰

بنابراین ، اگر جنایات بمحضی که به تعداد مورد بررسی قرارگیرند . در تعداد و نوع نظم چون پدیده‌های طبیعی از خود نشان می‌دهند . اگر چنانچه کتله اشاره می‌کند تشخیص اینکه " در کدام يك از دو محدوده " (جهان مادی یا زندگی اجتماعی) علل موثر تاثیرات خود را با نظم

بیشتری بجای می‌گذارند . " دشوار باشد ، آیا لازم نیست ، بجای ستایش
جلادی که دسته‌ای از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا جا برای جانیان
بعدی باز کند ، بطور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین
جنایتهائی را بوجود می‌آورد ؟

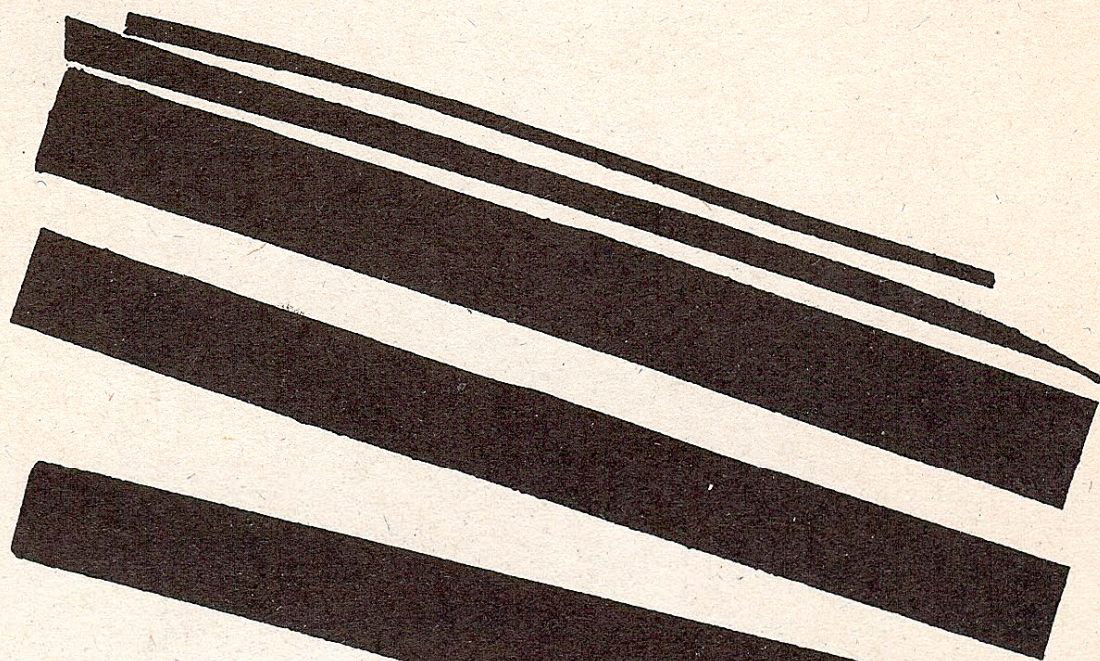
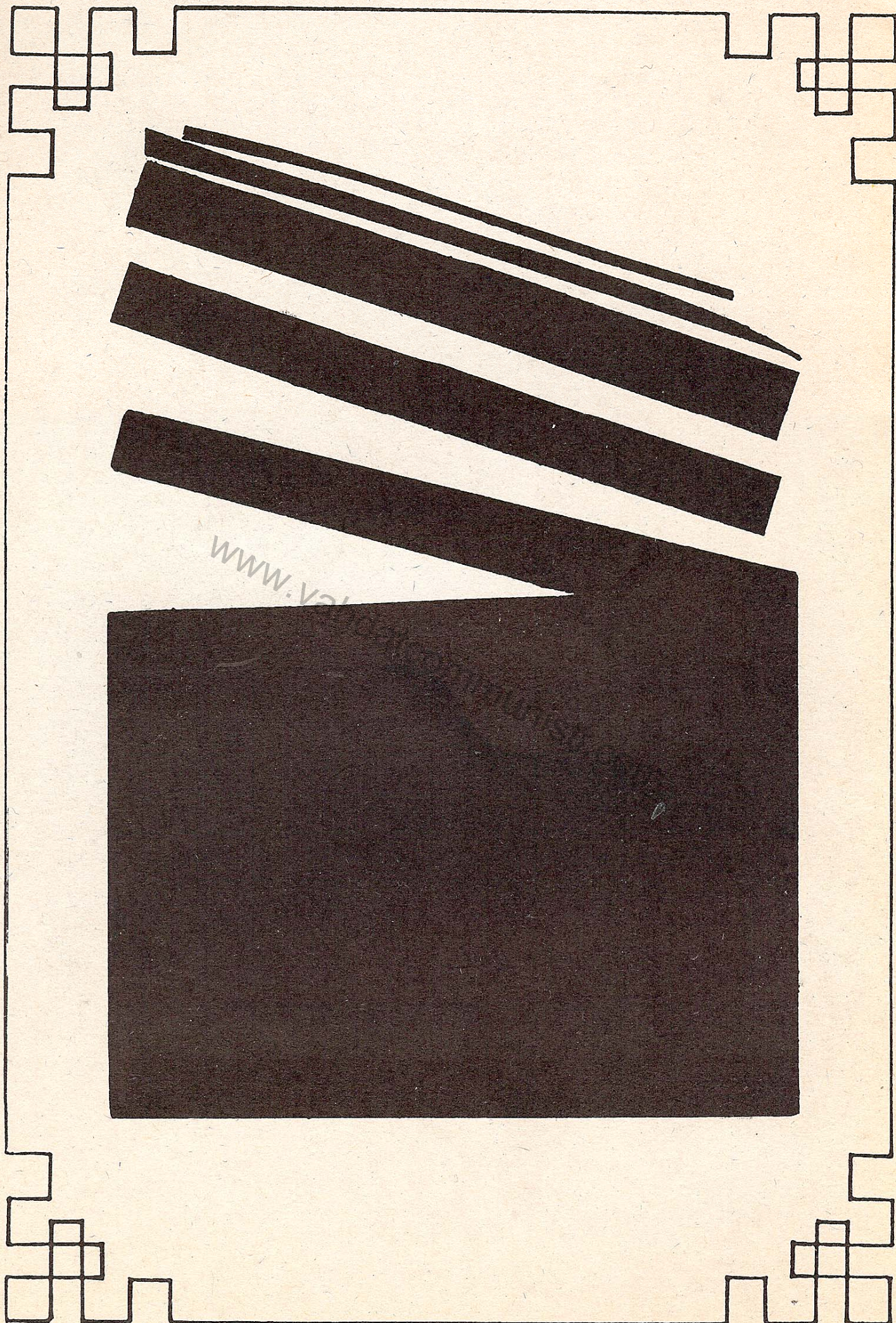
ترجمه از آلمانی :

مجموعه آثار مارکس و انگلس ، جلد ۸ / ص ۵۰۶-۵۰۹

آرژنگ

www.vahdatcommunisti.com

* - در متن انگلیسی " AMATEUR HANGING " " بدار آویزی غیر
حرفه‌ای " آمده است .



www.v21

